

مجموعه

مقالات علمى



آية الله سيد رضا حسيني نسب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار 1

تجدّد شریعت یا عصریت دین

به تازگی مبحث سنگین و پرمایه تجدّد در شریعت، توسط برخی از پژوهشگرانی در دستور کار قرار گرفته است که گرچه در رشته تحصیلی خود متخصص هستند، ولی در زمینه درونمایه‌های فقه اسلامی و تکامل خودجوش آن، از تخصص لازم بی‌بهره‌اند. این امر می‌تواند به جای این‌که پرده‌ای از چهره حقیقت بردارد، بر تراکم ابرهای ابهام و شکاکیت در آسمان دین و دانش بیفزاید. به امید این‌که نوشتار ذیل بتواند، مشوقی برای همکاری مشترک پژوهشگران متخصص در فقه و کلام اسلامی از یک سو و دانشمندان فلسفه علم و دیگر دانش‌هایی که در تشخیص حکم یا موضوع تأثیر دارند از سوی دیگر، در جهت طرح عمیق این مبحث حیاتی باشد و تنها به مباحثات رسانه‌ای بسنده نشود.

تجدّد «شریعت» در اسلام، یا عصری‌سازی دین در غرب

آئین اسلام، به عنوان کامل‌ترین نسخه شریعت الهی که تضمین سعادت دنیا و آخرت بشر را در همه اعصار برعهده گرفته است، رسالتی سنگین را بردوش دارد که این مکتب را در برابر آرمانهای بلند انسانها در طول زمان، پاسخگو قلمداد می‌کند.

به منظور تبیین گزاره بالا، نخست به شرح ابعاد این ویژگی اسلام و سپس به توضیح مسئولیت بزرگ آن می‌پردازیم.

آخرین آیین الهی

قرآن مجید با صراحت، پایان بخش بودن اسلام را در آیه ذیل چنین بیان

می‌فرماید:

«و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین»
(سوره آل عمران، آیه 85).

«و هر که جز اسلام دینی بجوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است».

در پرتو این آیه، به خوبی روشن می‌شود که با آمدن اسلام، هیچ آئین دیگری در بارگاه الهی پذیرفته نیست؛ چه ادیان پیشین و چه مکتب‌های پس از آن.

بر مبنای این خصوصیت، دین اسلام باید عناصری را در درون ساختار خود داشته باشد که در هر عصری بتواند راهگشای مردم باشد و هرگز از کاروان زمان، عقب نماند؛ بلکه پیشاپیش دیگر مکتب‌ها و آیین‌هایی که به عنوان مذهب ارائه شده‌اند، حرکت کند و راه ساحل نجات را به انسان‌های گرفتار در گرداب‌های خودساخته نشان دهد.

آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم، بررسی این قدرت خلاقه در اسلام و عناصر بدیع آن است که نیروی کشش پذیری آن را بی نهایت نموده است.

کامل‌ترین نسخه شریعت

با تدبیر در جهان‌بینی اسلامی، به این نتیجه می‌رسیم که جوهر همه ادیان آسمانی یکی است. دین الهی، مانند یک درخت پربار و مقدسی است که در آغاز خلقت بشر کاشته شده و در طول تاریخ انبیا، به رشد خود ادامه داده است تا سرانجام، با آمدن کامل‌ترین انسان‌ها و خاتم پیامبران، این شجره طیبه نیز به اوج کمال خود رسیده است. کمال این درخت تنومند به حدی است که برای هر نسلی، میوه مناسب زمان را عرضه می‌دارد و مسئولیت خویش را در برابر بشر در همه اعصار بر دوش می‌گیرد.

قرآن مجید، همه پیامبران را که راهبانان این طریق مقدسند می ستاید و چنین می فرماید: «انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً. و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیماً. رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزاً حکیماً». (سوره نساء؛ آیه 163 تا 165).

«ما به تو وحی کردیم، همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود، زبور بخشیدیم و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو حکایت کردیم و رسولانی که قصه آنان را با تو بازگو نمودیم و خداوند با موسی آشکارا سخن گفت. پیامبرانی که بشارت دهنده و هشداردهنده بودند، تا برای مردم پس از آمدن آنان، در مقابل خدا حجتی نباشد و خداوند عزیز و حکیم است».

بر همین اساس، ما هرگز از غیرمسلمانان (مانند مسیحیان) نمی خواهیم تا با اختیار کردن اسلام، دین خود را عوض کنند؛ بلکه از آنان می خواهیم تا با اختیار کردن اسلام، دین خود را تکامل بخشند و با افزودن معارف اسلامی بر رسالت حقیقی دیگر انبیای الهی، به مرحله متکامل تری که مورد پذیرش خداوند است، راه یابند.

تضمین سعادت دنیا و آخرت

برخلاف برخی از مکاتب و آئین ها که یا تنها برای حل مشکلات دنیوی مردم طرح و برنامه ارائه می دهند و یا خود را ضامن سعادت بشر در عالم پس از مرگ می دانند؛ شریعت اسلام، خوشبختی همه انسان ها را در هر دو بعد دنیا و آخرت ضمانت می کند و برای هر دو جنبه جسمی و روحی آنها دستورالعمل دارد. امام حسن مجتبی (ع) در آخرین وصیت خود چنین

مي فرمايد: «اعمل لدنياك كأنك تعيش أبدا واعمل لآخرتك كأنك تموت غدا».

«براي دنيايت چنان تلاش کن، مثل اين که براي هميشه زنده خواهي ماند و براي آخرت خود نيز چنان کار کن؛ مانند اين که فردا از جهان رخت خواهي بست».

به همين دليل، انديشمندان مسلمان نيز، به بيان جامعيت برنامه آئين الهي براي رشد و تعالي بشر در هر دو زمينه دنيوي و اخروي و به عبارت ديگر: مادي و معنوي پرداخته اند. به عنوان مثال، حافظ با زبان شيواي هنر در يک غزل زيبا چنين مي سرايد:

صوفي ار باده از اين دست به جام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

روز در کسب هنر کوش که مي خوردن روز
دل چون آينه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت مي صبح فروغ است که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

اين ويژگي، مسئوليت دين ما را دوچندان سنگين مي کند. شريعت اسلام بايد از يک سو نيروي عظيم تجديدشونده و متناسب با زمان را براي سازماندهي امور دنيوي فرد و جامعه در بعد هدايتي و مديريني داشته باشد، تا همگام با رشد دانش بشر و تحول ابزارها و شيوه هاي زندگي اجتماعي و ظهور ايدئولوژي هاي روزآمد، ابتکار عمل را در راهگشايي جوامع انساني در دست داشته باشد و از سوي ديگر، از چنان کشش معنوي چند بعدي بهره ببرد که بتواند سکان دلها را در هر عصري در اختيار داشته باشد و کشتي بشريت را به ساحل نجات آرامش و جزيره امن فضيلت رهنمون گردد.

به همین دلیل، شایسته است مجموعه دستورهای فقهی اسلامی را به دو بخش مجزا تقسیم کنیم:

احکام تربیتی و احکام مدیریتی

دسته اول از مسائل فقه اسلامی، احکامی هستند که به منظور تکامل روح انسان و شکوفا شدن استعدادهای معنوی آدمی و آماده ساختن روان انسانها برای ورود به عالم ملکوت فرستاده شده‌اند.

دسته دوم، احکامی هستند که به منظور اداره شئون جامعه و بیان کیفیت مدیریت نظام حکومتی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است.

گروه اول را می‌توانیم احکام «تربیتی» و گروه دوم را احکام «مدیریتی» بنامیم.

منظور از احکام تربیتی، کلیه دستوراتی است که در قوام بخشیدن به نظام اجتماعی و تنظیم روابط بخش‌های مختلف جامعه و اداره امور کشوری و لشکری، نقش دارند.

ابواب گوناگون فقه اسلامی را که فقهای بزرگوار ما بر دو بخش «عبادات» و «معاملات» تقسیم نموده‌اند، می‌توانیم بر اساس مبنای یادشده، به این شرح دسته‌بندی نماییم:

ابواب فقهی مربوط به نماز، روزه، طهارات (شامل غسل، وضو و تیمم)، اعتکاف، حج، نذر و مانند آنها، در زمره احکام «تربیتی» می‌گنجد.

اما ابواب مربوط به زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، قضاء، شهادت، وقف، متاجر، رهن، حجر، اجاره، وکالت، وصایا، قوانین

ازدواج و طلاق، احیاء موات، احکام صید و ذباحت، احکام میراث، حدود، قصاص، دیات و امثال آنان، به عنوان احکام «مدیریتی» به معنایی که بیان شد؛ قلمداد می‌شوند.

بخش‌هایی از دسته نخست مانند برخی ابعاد نماز جمعه، جنبه حکومتی و مدیریتی نیز به خود می‌گیرند و بخش‌هایی از دسته دوم مانند قصد قربت در وقف و جهاد و زکات و خمس نیز، بعد تربیتی دارند. اما پیکره اصلی دسته اول از احکام، برای خودسازی و تکامل روح و شکوفا شدن معنویت انسان‌ها آمده و شاکله دسته دوم از احکام، رسالت اداره شئون جامعه و تنظیم روابط اعضای آن در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را بر عهده دارد.

تجدد ذاتی اسلام

از آنجا که از یک سو انسان در گذر زمان، همگام با کاروان هستی، مراحل کمال را یکی پس از دیگری در هردو بعد فردی و اجتماعی طی می‌کند و از سوی دیگر، شریعت اسلام، مسئولیت پاسخگویی به نیازهای بشر را در همه اعصار بر عهده گرفته است، بنابراین، آئین الهی ما باید نیرویی شگرف در درون خود داشته باشد که امکان شکوفایی معارف و تناسب شیوه‌های هدایتی و مدیریتی خود را با هر عصری و برای هر نسلی فراهم سازد. به عبارت دیگر، ابدی بودن اسلام از یک سو و نامتناهی بودن سیر تکاملی انسان در بستر زمان از سوی دیگر؛ تجدد ذاتی این آئین بالنده و جاودانی را رقم می‌زنند.

یکی از حساس‌ترین فرازهای مبحث تجدد، تشخیص و تعیین محدوده آن در عرصه شریعت است. از آنجا که آئین ما به عنوان دین الهی مبتنی بر تعبد و پرستش خدا و پیروی کامل از دستورات او می‌باشد؛ پیش از هرچیز باید روشن گردد که خدای بزرگ در چه محدوده‌ای اجازه تطور و تحول را به دین‌شناسان و مفسران شریعت داده است و در چه زمینه‌هایی اصول استوار مکتب را جاودانی و منزله از هرگونه دگرگونی معرفی فرموده است.

از یک سو شارع اسلام می‌فرماید: «حلال محمد حلال الی‌یوم القيامة و حرامه حرام الی‌یوم القيامة». «آنچه محمد حلال و روا فرموده تا روز رستاخیز حلال است و آنچه حرام و ناروا دانسته، تا قیامت حرام و ناروا خواهد بود».

از سوی دیگر در روایت ذیل چنین می‌خوانیم: «سئل النبی (ص): ما بال القرآن لایزداد علی‌النشر و الدرس الا عضاة؟ فقال: لأن الله بتارک و تعالی لم یجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس. فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی‌یوم القيامة».

«از پیامبر (ص) سؤال شد: چگونه است که هرچه زمان بیشتر بر قرآن می‌گذرد، جز بر تازگی و طراوت آن نمی‌افزاید؟ پیامبر(ص) فرمود: زیرا خداوند قرآن را برای زمانی خاص و مردمی خاص (یعنی برای یک عصر و یک نسل) قرار نداده است. از این رو، قرآن در هر زمان و نزد هر مردمی تا روز رستاخیز، تازه و با طراوت می‌باشد».

از این روایت به خوبی روشن می‌گردد که قرآن به عنوان مهمترین منبع معارف اسلامی در درون خود از پتانسیل عظیمی برخوردار است که می‌تواند مطابق سطح فهم و آگاهی مردمان هر عصری تازه و پاسخگو باشد.

مسئولیت بزرگی که بر دوش اندیشمندان اسلامی قرار دارد این است که معنای درست این تجدد و وسعت دایره آن را با دقت و متانت تبیین نمایند؛ تا از یک سو، موجبات جمود احکام و معارف اسلامی را فراهم نسازند و از سوی دیگر، جوهر حقیقی دین را به حاشیه نرانند.

مفهوم تجدد ذاتی اسلام

به منظور روشن شدن معنای تجدد در اسلام و تفاوت میان دیدگاه ما با

نظریه‌هایی مانند تئوری عصرت در کلام جدید و دیدگاه دانش هرمنوتیک در خصوص معرفت دینی، بحث ذیل را تقدیم می‌داریم.

از آنجا که دیدگاه عصری‌سازی معرفت دینی در برخی ادیان مانند مسیحیت، چالش‌های بزرگی را پدید آورده است و برخی برداشت‌های افراطی در این زمینه، شریعت را از محتوای اصلی آن تهی ساخته و از این رهگذر، رسالت اساسی دین را در تربیت و هدایت بشر به حاشیه رانده است؛ بنا بر این، نخست به تبیین نظریه عصرت می‌پردازیم و سپس تفاوت دیدگاه خود را در خصوص تجدد در اسلام با پدیده عصری‌سازی بیان می‌کنیم.

نظریه عصرت

جمعی از اندیشمندان برآنند که نظریه عصرت معرفت دینی، دیدگاهی تفسیری است که بر پایه عدم ثبات و عدم قطعیت و مطلق نبودن معرفت دینی بنا شده است.

یاد آور می‌شود که از تئوری عصری‌سازی، نمودهای گوناگونی عرضه شده است. برخی از نویسندگان به این مقدار بسنده کرده‌اند که مقصود از عصرت، تحول‌پذیر بودن معرفت دینی و علم کلام است. به عبارت دیگر، اصل شریعت در مقام تعریف، امری ثابت و جامع است ولی معرفت بشری از شریعت در مقام تحقق، مانند دیگر معارف انسانی دائماً در حال تحول است.

اما برخی از سردمداران نظریه عصری‌سازی معرفت دینی، این سخن را که «تنها شکل و صورت دین با شرایط عصری تعیین و تبیین می‌شوند و محتوای دین، امری مطلق و ازلی و ابدی است» برنمی‌تابند و تئوری عصرت را تا آنجا توسعه می‌دهند که بر اساس آن، هم شکل دین و هم محتوای آن را تابع شرایط زمانی و مکانی قلمداد می‌کنند. برخی از آنان توصیه می‌کنند که این دیدگاه به کتاب مقدس نیز تعمیم داده

شود و بر این مبنا، «انسان» به مقتضای شرایط زمانی و محیطی و براساس فرهنگ رایج و پیش فرضهای ذهنی خود، به تفسیر و تبیین آن پردازد.

برخی از این نظریه‌پردازان تصریح می‌کنند که عصری‌سازی، به معنای هماهنگ ساختن دین با اندیشه‌های مقبول زمان، فرهنگ رایج و شرایط اجتماعی عصر می‌باشد.

بر این اساس، کتاب مقدس باید طوری تفسیر و تبیین شود که متناسب و ملائم با طرز تفکر عصر حاضر باشد و معارف و مباحثی که با اندیشه‌های رایج زمان مناسب نیستند، طرد شوند. کتاب و سنت به گونه‌ای نو و بدیع تفسیر شوند که با اندیشه‌های رایج و فرهنگ معاصر سازگار باشد؛ گرچه این تفسیر جدید، بر خلاف نص کتاب و سنت باشد.

مثلاً، شریعت، انسان را در برابر خداوند «مکلف» معرفی می‌کند. حال اگر زمانی فرا رسد که گرایش رایج و اندیشه معاصر، انسان را از گردونه تکلیف خارج دانسته و او را تنها «محق» بداند و او را محور اصلی در قانونگذاری قلمداد نماید، باید دیدگاه شریعت در خصوص مکلف بودن انسان طرد شود و کتاب مقدس نیز بر اساس اصالت و محوریت بشر در هرگونه قانون‌گذاری تفسیر و توجیه شود.

ویژگی‌های نظریه عصرت

با تدبر در تئوری عصرت، روشن می‌گردد که این نظریه دارای ویژگی‌های ذیل می‌باشد:

1. مبنای اساسی نظریه عصری‌سازی، عدم ثبات، عدم قطعیت و نسبی بودن معرفت دینی در نزد برخی و یا نسبی بودن و عدم ثبات اصل دین در نزد بعضی دیگر محسوب می‌شود.

2. محور عصريت، برداشت انسان از دين در چهار چوب شرايط زماني و مكاني و فرهنگ رايج است.

3. متناسب ساختن دين با عصر در تئوري عصريت، امري است كه از برون بر دين تحميل مي‌شود. بنا بر اين، ميزان در تفسير و تبين كتاب و سنت، نص محتواي آنها و غناي ذاتي شريعت نيست؛ بلكه اندیشه‌هاي رايج هر عصر و فرهنگ معاصر، به عنوان معيار اصلي در اين امر به حساب مي‌آيند.

روشن است كه بر مبناي اين ويژگي، دين و تعليمات آن تابع گرايش‌هاي متغير هر عصر مي‌گردند و با وزش هرياد تئوريكي و خيزش هر موج ليبراليستي، تغيير ماهيت مي‌دهند.

به همين دليل، حتي برخي از مناديان عصري سازي مانند «جان‌هال» آسيب‌ها و پيامدهاي نامطلوب اين تئوري را جدي دانسته و برآنند كه نظريه عصريت ممكن است به لغزش گاه نسبت كشيده شود و سرانجام، در پرتگاه شكاكيت سقوط كند.

آشكار است كه اين نظريه، محتواي تعاليم شريعت و نقش فعال آن را در هدايت بشر سلب مي‌كند و جوهر اصلي دين را به حاشيه مي‌راند.

هرمنوتيك و تفسير شريعت

به منظور روشن شدن تفاوت ميان نظريه تجدد كه در صدد تبين آن هستيم با ديگاه دانش هرمنوتيك در زمينه تفسير دين و تبين معرفت ديني، شايسته است اين نظريه نيز توضيح داده شود تا موضع ما نيز در ازاي آن روشن گردد.

هرمنوتيك از واژه يوناني Hermeneia به معنای تفسير کردن گرفته شده

است. گرچه این اصطلاح در مورد علوم گوناگون به کار رفته است، ولی کاربرد غالب آن در تفسیر متون دینی در فرهنگ معاصر، ما را بر آن می‌دارد تا این نظریه را طرح کنیم و موضع خویش را در این خصوص بیان داریم.

دانشمندانی مانند: «فردریش شلایرماخر»، «مارتین‌هایدگر» و «هانس گئورگ گادامر» از سردمداران این نظریه محسوب می‌شوند.

از دیدگاه برخی از پیش‌قراولان این دیدگاه، فهمیدن یک متن و یا یک سخن، عبارت است از تجربه کردن دوباره اعمال ذهنی مؤلف متن یا صاحب سخن. بر این اساس، شنونده، مجموعه‌ای از واژه‌های گوینده یا نویسنده‌ای را می‌شنود و با یک عمل ذهنی پیچیده، معنا و مفهوم آن را به صورت حدسی کشف می‌کند. بنابراین، تفسیر متن دو جنبه دارد:

1. جنبه ادبی و لغوی به معنای فهم عبارات گوینده بر اساس شرایط زبانی که مؤلف متن با آن محشور بوده است.

2. جنبه روان‌شناختی به معنای فهم ذهنیت خاص مؤلف.

برخی دیگر به این نکته اشاره کرده‌اند که هرگونه تفسیری از متن، از طریق مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های خواننده و شنونده شکل می‌گیرد. واژه‌ها و عبارات، دارای یک معنای واحد در همه اعصار و شرایط نیستند. معنای کلمات، مبتنی بر شرایط ذهنی و زمانی و حال هوایی است که مؤلف و یا گوینده در آن به سر می‌برده است. بنابراین، برای فهمیدن درست سخن وی، باید از آنچه در لغتنامه‌ها و فرهنگ‌ها آمده است فراتر برویم و شرایط زمانی و جهان معاصر مؤلف را بازسازی کنیم. هرگونه برداشت و تفسیر ما از گذشته وابسته به وضعیت هرمنوتیکی ما است و در آینده نیز، در معرض تجدید نظر قرار دارد.

بعضی از مشاهیر دانش هرمنوتیک می‌گویند: از آنجا که هیچ تفسیری بدون پیش‌فرض امکان‌پذیر نمی‌باشد، بنابراین، هیچ تفسیر عینی و نهایی

وجود ندارد و ما نمی‌توانیم مطمئن شویم که تفسیر ما از متن، صحیح است یا تفسیری دیگر. زیرا تفسیر، مستلزم ترکیب افق‌های گذشته و حال؛ و به عبارت دیگر، ترکیب افق متن و سخن گوینده و افق فهم مفسر.

چالش هرمنوتیک در عرصه فهم دین

سرایت نظریه هرمنوتیک به حوزه معرفت دینی، موجب بروز چالش‌هایی در این عرصه گردید.

گرچه دیدگاه همه دانشمندان علم هرمنوتیک در این زمینه یکسان نیست؛ ولی تعبیر جمعی از اندیشمندان این فن، لوازم ذیل را تداعی می‌کند:

1. قائل شدن به نسبیت در فهم شریعت و تفسیر متون دینی.

2. فقدان معیار برای تشخیص صحت یا سقم هریک از قرائت‌های مختلف از دین.

3. عدم امکان دستیابی به فهم صحیح متون دینی.

ویژگی‌های نظریه تجدد ذاتی اسلام

پس از آشنایی با مشخصات تئوری عصرت و دیدگاه دانش هرمنوتیک، اینک به بیان خصوصیت‌های نظریه «تجدد در اسلام» می‌پردازیم تا تفاوت این نظریه با دیدگاه‌های مذکور روشن گردد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

1. اصل و گوهر دین ما، امری ثابت، پایدار و غنی تر از نیازهای بشری هر عصر می باشد و توانایی پاسخگویی به آرمان‌های انسان‌ها را برای همیشه دارد.

2. شریعت اسلام، همانند اقیانوس بی‌کرانی است که فرزندان هر عصری، در سطح خاصی از این دریای سرشار، به صید گوهرهای نا‌متناهی آن می‌پردازند.

3. هر یک از افراد بشر در هر زمان نیز، به تناسب سطح فکری خود و به اندازه گنجایش ظرف وجودی خویش، از آن چشمه زلال برداشت می‌کند. این برداشت محدود از دین، اگر از مسیری که شریعت توصیه نموده صورت گیرد، مطابق با واقع و در غیر این صورت، می‌تواند نادرست و زاییده لغزش انسانی باشد.

4. تجدد در دین به معنای تلاش اسلام شناسان هر عصری برای درک درست شریعت در سطحی است که شارع، رسالت هدایت بشر را برای آن عصر بردوش گرفته است.

5. جانمایه‌های تجدد در اسلام، به صورت قواعدی کلی در درون پیکره شریعت چنان قرار داده شده‌اند که متناسب با مقتضیات هر زمان، تازگی دین را تضمین نموده و هدایتگری آن را پاس می‌دارند.

بر این اساس، اسلام دارای غنای ذاتی است و منبع تجدد در شریعت، خودجوش و درون‌زا است و امری نیست که از برون بر دین تحمیل شود. قواعد عام فقهی در کنار فروع فقهی و علم اصول فقه، امری متمایز است که بررسی دقیق آن، یکی از کلیدهای اصلی برای گشودن راز تجدد در فهم قوانین شریعت در عین ثبات و غنای ابدی اصل دین است و اینطور نیست که فرهنگ معاصر و شرایط زمانی و مکانی و پیش‌فرض‌ها و یافته‌های علمی و فلسفی جدید، تحول را بر معرفت دینی تحمیل نماید.

6. بستری که رودخانه شریعت اسلام بر آن جاری است، دارای معیارهایی است که بالندگی آن را تا ابد تضمین می‌کند. جایگاه والای عقل و

خردورزي، ارزش بي بدیل عدالت خواهی و اهمیت سماحت در اسلام، از جمله این معیارها به حساب می آیند.

گفتار 2

توسعه جامع

در پرتو تجارب بشری روشن می گردد که فراگیربودن توسعه در ابعاد چهارگانه سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی ، موجب تحولات اساسی و رشد پایدار کشور می شود و در سایه تحقق آن ، فرایند توسعه ملی شکل می گیرد. هریک از ابعاد توسعه ، جایگاه ویژه خود را دارد و هیچیک از آنها نباید در راه دیگری قربانی شود.

در این نوشتار ، بر آنیم تا با عنایت به نظام ارزشی و مکتبی خود و با پژوهش در قانون اساسی کشورهای توسعه یافته جهان، راه های عملی توسعه جامع را به خوانندگان گرامی تقدیم کنیم، تا جویندگان حقیقت از تجربه موفق دیگران بهره مند گردند و به شعار حکیمان که گفته اند : " ره چنان رو که رهروان رفتند" جامه عمل بپوشانند و از اصول یادشده با رعایت ویژگیهای زمانی و مکانی و زمینه های ارزشی سرزمین خود ، برای رشد و تعالی ملت بزرگ و کشور عزیز خویش استفاده نمایند.

مفهوم توسعه

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن و در اصطلاح ، به معنای دگرگون ساختن وضع موجود جامعه در جهت پیشرفت و مدرنیزه کردن سازمانهای اساسی آن است.

برخی از دانشمندان ، توسعه را یک ایدئولوژی دانسته اند که بر تحول و دگرگونی ارگانیک دلالت می کند و ناظر بر ارزشهای جامعه می باشد. بنا بر این ، توسعه با ایستایی و حفظ وضع موجود در تعارض است و در عین حال ، با ملاحظه ارزشهای ملی ، فرهنگی و دینی تحقق می یابد. بر همین اساس ، بسیاری از پژوهشگران ، توسعه را فرایندی دانسته اند که بهبود مستمر در همه ابعاد زندگی انسانی ، اعم از مادی و معنوی را تضمین می کند.

ابعاد توسعه

توسعه در شکل جامع آن ، شامل ابعاد زیر می گردد:

- توسعه سیاسی
- توسعه اقتصادی
- توسعه اجتماعی
- توسعه فرهنگی

اینک به شرح نمادها و نمادهای هر یک از ابعاد یادشده می پردازیم.

توسعه سیاسی

جمعی از دانشمندان ، توسعه سیاسی را فرایندی دانسته اند که مستلزم تحقق مشارکت عمومی ، دموکراسی ، استقرار نظام ، نوگرایی ، اصلاحات اداری و بسیج نیروها و امکانات می باشد. برخی دیگر می گویند: " توسعه سیاسی به معنای توانایی ذاتی یک نظام ، جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است که مبتنی بر مشروعیت و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی می باشد ". بعضی دیگر بر آنند که : " توسعه سیاسی عبارت است از افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته های مردم ، تنوع ساختاری ، تخصصی شدن ساختارها و افزایش مشارکت سیاسی ".

ارکان توسعه سیاسی

پایه های اصلی توسعه سیاسی عبارتند از:

- 1 - مردمسالاری
- 2- تحقق آزادی و حقوق اساسی مردم
- 3- حکومت قانون
- 4- ارتقاء مشروعیت نظام در پرتو پشتیبانی ملت و تقویت رابطه دولتمردان با مردم و عملکرد صحیح حکومت.
- 5- توزیع منطقی قدرت بر مبنای اصل تفکیک قوا
- 6-افزایش کارایی نظام اداری و رفع نواقص دیوانسالاری در جهت خدمت رسانی بهتر به مردم.
- 7- توانایی نظام در جذب مشارکت مردم در عرصه های محلی و ملی
- 8- هماهنگی عملکرد نظام با سیاستهای اعلام شده آن
- 9- استقلال سیاسی و رفع وابستگی
10. تقویت وحدت ملی
11. پاسخگو بودن نظام
12. تخصصی شدن ساختارها و تکیه بر شایسته سالاری از طریق تربیت کادر متخصص و سپردن امور به مدیران لایق.
13. توانایی نظام در ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها.
14. پیاده کردن سیاست گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری ، منطقه ای و بین المللی.
15. استقبال از نوگرایی و کثرت گرایی سیاسی.
16. ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی ، گروهی ، حزبی ، قومی و غیر آن .
17. اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.
18. بالا بردن کارایی دستگاه دیپلماسی کشور بر مبنای کارشناسی دقیق ، ابتکار در عمل ، توانایی مدیران و اقدام بهنگام ، در جهت تأمین منافع ملی در منطقه و در سطح بین المللی.

مردمسالاری

اگر در یک نظام مردمسالار ، هم رای ها و هم رای دهندگان آزاد باشند و در عین سلطه اکثریت ، حقوق اقلیت نیز محترم شمرده شود و از حرمت سنتها و ارزشهای جامعه پاسداری بعمل آید و تحزب های مصنوعی به نظام چند حزبی نهادینه شده و عادلانه تکامل یابد، آنگاه بسیاری از نواقص دموکراسی برطرف می گردد و چهره واقعی و درخشان مردمسالاری جلوه گر می شود.

ارکان مردمسالاری

پایه های اصلی دموکراسی عبارتند از:

1. تعیین رهبران و کارگزاران نظام از طریق انتخابات آزاد
2. فراهم ساختن زمینه مشارکت مردم
3. پاسخگو بودن مسئولان کشور در تمام رده های حکومتی در برابر مردم
4. آزادی افراد ، رسانه ها و دستگاه های ارتباط جمعی در نقد حکومت
5. فعال شدن سازمانهای مردمی و غیر دولتی (NGO).

اصل آزادی و حقوق شهروندان

آزادی ، یکی از آرمانهای بلند انسانها و بستر بالندگی جوامع بشری و یکی از والاترین رسالتهای پیامبران در طول تاریخ بوده است. مهمترین حقوق و آزادیهای اساسی که حکومت باید در چهارچوب قانون محترم شمارد و با تمام امکانات خود از آنها حراست نماید ، به شرح زیر می باشد:

1. حق حیات و سلامتی
2. آزادی اندیشه و عقیده

3. آزادی بیان و مطبوعات
4. آزادی همایشها و اجتماعات مسالمت آمیز
توضیح:
الف - گردهمایی در مکانهای سرپوشیده ، نیازی به اجازه مقامات ندارد.
ب - اجتماعات در فضای باز ، در چهارچوب قانون و با کسب مجوز انجام می گردد.
5. آزادی تشکیل احزاب ، انجمن ها ، جمعیت ها و اتحادیه ها
6. آزادی انجام امور دینی و فرهنگی به صورت مسالمت آمیز
7. آزادی انتخاب شغل
8. آزادی در شیوه زندگی شخصی ، تا جایی که موجب سلب حقوق دیگران و بر خلاف نظم و قانون نباشد
9. مصونیت منازل شخصی مردم و عدم جواز ورود مأموران به خانه ها ، مگر به حکم قانون.
10. مصونیت نامه های خصوصی و اسرار تلفنی و امثال آن و عدم کنترل آنها ، مگر در چهار چوب قانون
11. عدم تبعیض در نژاد ، مذهب ، زبان و بینش سیاسی در برخورداری از حقوق و آزادیهای قانونی
12. رعایت عدالت در خصوص زنان و مراعات حقوق و کرامت آنان بر اساس قانون
13. تساوی افراد و اقشار مردم در برابر قانون
14. در نظر گرفتن اصل برائت در تعامل با مردم ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.
15. ممنوعیت خشونت ، شکنجه و توسل به اسلحه برای اهداف عقیدتی ، گروهی، قومی و غیر آن.
16. ممنوعیت توهین و افتراء بر علیه اشخاص ، سازمانها ، گروه های نژادی و پیروان مذاهب.
17. مصونیت مال ، جان ، ناموس و آبروی مردم در پناه قانون.

توسعه اقتصادی

مقصود ما از توسعه اقتصادی عبارت است از: " فرایند رشد اقتصادی و ارتقاء فنی و سازمانی در عرصه تولید و تخصیص منابع مادی و انسانی ؛ همراه با عدالت توزیعی و کاهش نابرابری ".

بر این اساس ، " توسعه اقتصادی " مفهومی فراتر از " رشد اقتصادی " است و علاوه بر اهتمام به شاخصهای کمی مانند تولید ناخالص ملی و داخلی ، به بررسی تغییرات ساختاری در زمینه کیفیت انجام تولید و تخصیص منابع می پردازد و در عین حال ، با تکیه بر تأمین اهداف اجتماعی ، تداوم رشد اقتصادی را تضمین می کند.

اهمیت توسعه اقتصادی

با مطالعه فلسفه تاریخ تمدنهای روشن می گردد که توسعه اقتصادی ، یکی از اصول اساسی کرامت ، استقلال و پویایی جامعه است و بدون دستیابی به این موهبت بزرگ، امکان رسیدن به مقام توسعه ملی وجود ندارد و تمامیت سیاسی ، شئون ملی ، میانی فرهنگی و بنیادهای اجتماعی نیز، در معرض خطر قرار می گیرند.

نبا بر این ، اهتمام ورزیدن به امر توسعه اقتصادی ، از مهمترین اولویتهای جامعه محسوب می شود و افزایش تلاشهای دولت و نهادهای اقتصادی کشور را در این زمینه می طلبد.

نمادهای توسعه اقتصادی

در جهان امروز مشاهده می کنیم که برخی از کشورها در اروپای غربی ؛ آمریکای شمالی و شرق آسیا ، با انتخاب سیاستهای حساب شده، توانستند به سرعت از پیچ و خم جاده توسعه اقتصادی بگذرند و تجارب گرانبهایی در زمینه رشد اقتصادی بدست آورند.

در تفسیر و تحلیل این رشد ، پیروان مکاتب اقتصادی کلاسیک ، نئو کلاسیک، مکتب کینز و امثال آنها ؛ دیدگاه های خاص خود را در جهت طراحی نظام اقتصادی مطرح نموده اند.

البته ، هریک از این مکاتب یادشده در عرصه های مورد مطالعه خویش ، دستاوردهایی را ارائه داده اند که به گفته " لوئیس " (یکی از صاحب نظران اقتصاد توسعه) ، به دیدگاه های کلیدی آنان مراجعه می شود. به عنوان نمونه ، کلاسیکها در مورد بازار آزاد ، نئو کلاسیکها در زمینه کارآفرینی ، پیروان مکتب شیکاگو در زمینه نقش آموزش ، فیزیوکراتها در خصوص کشاورزی و مکتب سوداگران (مرکانتلیستها) در زمینه مازاد صادرات ؛ نقطه نظرهای ارزشمندی را مطرح نموده اند.

شایسته است کمالات و تجارب گرانبهای کشورهای توسعه یافته را مطالعه نماییم و با دیدی کارشناسانه و مبتکرانه و با ملاحظه ویژگیها و ظرفیتهای واقعی کشور، این دستاوردها را مورد استفاده قرار دهیم. در اینجا به منظور رعایت اختصار، اصول اساسی را که در تدوین و اجرای طرح توسعه اقتصادی نقش دارند ؛ یادآور می شویم:

1. الزام دستگامهای اقتصادی به امر آموزش مستمر در همه سطوح مدیریتی اقتصادی و فنی ، بر اساس آخرین دستاوردهای علمی در سطح جهان.
 2. اصل قرار دادن سیاست واردات دانش ، بجای واردات کالا.
 3. افزایش اعتبارات در زمینه تحقیقات و فن آوری.
 4. زدودن تبعیض میان اقوام کشور و تلاش در جهت تقسیم عادلانه ثروت میان اقوام و اقشار جامعه.
- توضیح : تقسیم ثروت ، به معنای گرفتن از اغنیاء و دادن به فقراء نیست؛ بلکه به معنای ایجاد رشد اقتصادی و توزیع مازاد آن بر اقشار مستمند میباشد.

5. کاستن از کمیت فعالیتهای اقتصادی دولت و افزایش کیفیت هدایتی و حمایتی آن در زمینه تغییر فنی توسط مؤسسه های پژوهشی و ایجاد تعادل در عرصه های تولید و مصرف و اهتمام به زیرسازیهای و ساختارهای بنیادین صنعتی و ارائه اطلاعات مورد نیاز بازار.
6. هدایت فرایندهای اقتصادی توسط دولت ، به منظور کاستن تفاوتهای توزیعی میان مردم ، در حدی که از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی قابل قبول باشد.
7. ایجاد ارتباط متقابل میان بخشهای آموزشی و مدیریتهای اجرایی اقتصادی کشور در جهت تبادل تجارب و معلومات و برآورد میزان عرضه و تقاضا در زمینه تربیت نیروی انسانی متخصص.
8. توجه به نقش اساسی عامل انسانی و توزیع مناسب سرمایه میان بخشهای صنعتی و کشاورزی .
9. برنامه ریزی در جهت رشد تولید ملی ، نسبت به مصرف ملی.
10. توجه به شاخصهای توسعه انسانی (HDI) شامل طول عمر ، امید به زندگی ، میزان دانش و درآمد پایه ؛ به عنوان معیار توسعه اقتصادی پایدار ؛ در کنار توجه به تولید ناخالص ملی (GNP) به عنوان معیار رشد اقتصادی.
11. برنامه ریزی در جهت جلوگیری از خروج سرمایه های داخلی و گسترش سرمایه گذاری خارجی ، از طریق اعطاء تضمینهای لازم و فراهم آوردن ثبات سیاسی.
12. اهتمام به سیاستهای تعاونی در جهت ایجاد ساختارهای عادلانه اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی .
13. محدود کردن واردات ، به منظور تشویق صنایع داخلی ، همگام با تضمین ارتقاء سطح کیفی آن.
14. بهینه سازی روشهای تولید در زمینه های صنعت ، کشاورزی ، دامداری ، شیلات وغیره.
15. بالا بردن سطح تراز بازرگانی و رفع موانع صادرات.
16. اولویت دادن سرمایه گذاری صنعتی به موارد پیوند ماقبل و مابعد ، مانند صنعت پتروشیمی ، ذوب آهن و امثال آن.

17. قرار گرفتن میزان سود سرمایه دار در سطحی که با سهم دستمزد از مجموع محصول خالص همخوانی داشته و با تولید کالای دستمزدی (مقدار کالایی که با دستمزد می توان خرید) متناسب باشد.
18. تنظیم نظام مالیاتی بر مبنای محاسبه دقیق "رانت" ، به نحوی که انگیزه اشتغال ، به قوت خود باقی بماند.
19. برنامه ریزی در جهت صرفه جویی در مصرف و انضباط مالی و جلوگیری از اسراف ، بویژه در حوزه مصارف ارزی.
20. بالا بردن سطح اشتغال از طریق اجرای طرحهای اساسی ، مانند برطرف کردن کسری تراز تجاری و افزایش استفاده از نیروی کار در زمینه کالاهای صادراتی و مواد خام. به عنوان مثال، تقویت و توسعه پتروشیمی که موجب ایجاد اشتغال بیشتر می گردد و در عین حال ، درآمد حاصل از فروش نفت را افزایش می دهد.
21. اهتمام ویژه به تولید مایحتاج ضروری جامعه مانند مسکن ، امکانات آموزشی و بهداشتی ، توسعه شبکه های آب و برق ، تامین سوخت و امثال آن.
22. کاربر کردن ساختار تولید ، به منظور رشد اشتغال و نهایتاً ، افزایش دستمزد واقعی نیروی کار.
23. سرمایه گذاری در زمینه تولید انرژیهای جایگزین نفت و گاز ، بویژه انرژیهای پاک.
24. مبارزه با فساد اقتصادی ، قاچاق ، رانت خواری و بازار سیاه.
25. تعادل در امر کاهش و افزایش حجم پرداختهای انتقالی رفاهی ، تا از یکسو میزان تورم کنترل شود و بهره وری صنعتی محفوظ بماند و از سوی دیگر، اختلاف درآمد میان فقیر و غنی به صورت نامعقول افزایش نیابد.
26. برقرار ساختن پیوند مناسب میان حسابهای تولید و درآمد (از دید تقاضا) و محدوده داده ها- ستاده ها (از دید عرضه) و جریان حسابهای منابع مالی ، به منظور تدوین مدل جامع تجزیه و تحلیل برای ارزیابی دقیق پدیده هایی چون کنترل جمعیت ، تاثیر افزایش قیمت مواد غذایی ، افزایش محصول کشاورزی و بالا رفتن قیمت انرژی.
27. تلاش در جهت متوازن کردن رشد اقتصادی.

28. تقویت بخش خصوصی و زمینه سازی برای مشارکت بیشتر مردم در امور اقتصادی.
29. ارتقاء روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای آسیای میانه به عنوان کوتاه ترین راه ارتباطی آنان با خلیج فارس.
30. گسترش نظام ارتباطات در عرصه های داخلی ، منطقه ای و بین المللی.
31. بالا بردن ارزش پول ملی .
32. اصلاح مقررات مربوط به چک و اعتبارات بانکی.
33. حمایت گسترده از بخش کشاورزی به نحوی که بتواند تولید مواد غذایی کشور را همگام با رشد جمعیت بالا ببرد و از مهاجرت روستائیان به شهرها جلوگیری کند.
34. ارتقاء سطح تسهیلات حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی در جهت توسعه راهها ، شبکه راه آهن ، بنادر و کشتیرانی و خطوط هوایی.
35. حمایت ویژه و قدردانی از مبتکران و اندیشمندان کشور در عرصه های صنعت ، تحقیقات و فناوری ؛ و پیشگیری از فرار مغزها.
36. از بین بردن انحصارات.

توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی عبارت است از:

" فرایند رشد جامعه در جهت رسیدگی به نیازمندان ، افزایش امنیت اجتماعی ، جبران خسارتها، پیشگیری از آسیبها ، محافظت از مردم در برابر حوادث و تضمین برخورداری همگان از مواهب اولیه زندگی".

در سایه توسعه اجتماعی ، سلامت جسمی و روحی برای مردم فراهم می شود و شادابی و امید به آینده در سطح جامعه افزایش می یابد.

اصول توسعه اجتماعی

1. همگانی شدن تسهیلات آموزشی ، پرورشی ، بهداشتی و درمانی.
 2. برنامه ریزی برای رشد عموم مردم.
 3. گسترش سواد آموزی به صورت فراگیر.
 4. افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد.
 5. حفظ طراوت و شادابی جامعه و کاهش میزان اضطراب و افسردگی.
 6. تقویت روح برادری ، برابری ، گذشت ، همیاری ، شکیبایی ، درستکاری ، آزادگی و مراعات حقوق دیگران.
 7. تضمین مایحتاج رفاهی ضروری برای همگان.
 8. برنامه ریزی جهت پیشگیری از آسیبهای اجتماعی مانند بزهکاری ، اعتیاد ، تصادفات و سوانح ، آلودگی محیط زیست ، فقر (بویژه کودکان خیابانی)، خودکشی ، فحشا ، بیماریهای روانی و مرگ و میر زودرس.
 9. حاکم ساختن اصل کار و تلاش در جامعه و زدودن روحیه تن آسایی و راحت طلبی.
- 10- تناسب میزان سرانه سلامتی با نیازهای واقعی مردم.
 11. تدوین و اجرای نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی .
 12. هدفمند کردن یارانه ها .
 13. همخوانی میزان رشد جمعیت با ظرفیتهای و امکانات کشور.
 14. قرار دادن بنیان جامعه بر اساس نظم و انضباط اجتماعی.

تأمین اجتماعی

نظام تأمین اجتماعی بر اساس تجارب بسیاری از کشورهای توسعه یافته ، شامل بخشهای زیر می گردد:

- 1 - بیمه های اجتماعی مانند:
 - بیمه خدمات درمانی.
 - بیمه حوادث و سوانح.

- بیمه بیکاری.
- بیمه بازنشستگی.
- بیمه مراقبت از بیماران در منازل و خانه های شهروندان ارشد (سالمندان).

2 - جبران خسارتهای اجتماعی مانند:

- حمایت از قربانیان جنگ و خانواده های آنان.
- جبران خسارت زیان دیدگان به ناحق.
- جبران خسارت قربانیان جنایی.
- اعاده حیثیت اشخاص.

3 - مساعدتهای اجتماعی مانند:

- کمکهای آموزشی و کارآموزی.
- کمک مالی به نوجوانان.
- کمک به پرورش کودکان از طریق والدین آنها.
- کمک به نیازمندان در امر مسکن.
- کمک به معلولان.

4 - حمایتهای اجتماعی مانند:

- پرداخت کمک هزینه زندگی به خانواده های کم درآمد یا بدون درآمد.

توسعه فرهنگی

توسعه فرهنگی عبارت است از:

" فرایند بهینه سازی امکانات و شرایط مادی و معنوی جامعه در جهت شناخت هویت خویش ، ارتقاء سطح دانش ، شکوفا سازی استعدادها ، رشد اخلاق و ارزشهای الهی، بهبود روابط انسانی ، گسترش فرهنگ قانون پذیری ، مراعات احترام دیگران ، آزادمنشی، بردباری ، خود اتکایی و نظم در امور".

بزرگترین ثروت یک کشور، منابع انسانی آن است. در صورت شکوفایی و بالندگی این گنج بی پایان ، مکتبی جاودانه و عاملی فعال پدید می آید که سرمایه را رشد می دهد ، از منابع طبیعی استفاده پایدار و مناسب بعمل می آورد ، سازمانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را سامان می بخشد و موجب توسعه ملی در همه ابعاد آن می شود. با این بیان ، اهمیت توسعه فرهنگی که رسالت پرورش نیروی انسانی را بر دوش دارد ، روشن می گردد.

شاخص های توسعه فرهنگی

به منظور سنجش توسعه فرهنگی یک جامعه ، معیارهای ویژه ای وجود دارد که مهمترین آنها بدین شرح است:

- 1 - میزان خلاقیت فرهنگی.
- 2 - میزان گسترش کمی و کیفی آموزش و پرورش.
- 3 - میزان سرمایه گذاری در زمینه آموزش عالی.
- 4 - میزان فضای پژوهشی فرهنگی.
- 5 - میزان توانایی در امر شکوفا سازی استعدادها.
- 6 - میزان قانون پذیری در جامعه.
- 7 - میزان التزام افراد جامعه به نظم.
- 8 - میزان پابندی افراد به ارزشهای ملی ، فرهنگی ، اخلاقی و معنوی.
- 9 - میزان ایمان مردم به وجدان کاری و ضرورت تحرک و تلاش.
10. میزان علاقه مندی مردم به میراث علمی و فرهنگی و اهتمام ورزیدن به دانشها و دانشمندان.
11. میزان علاقه مندی افراد جامعه به مطالعه.
12. میزان تولیدات فرهنگی در کشور.

ابعاد توسعه فرهنگی

مهمترین ابعاد توسعه فرهنگی عبارتند از :

1. اصلاح فرهنگ عمومی بر مبنای ارزشهای اصیل ملی ، دینی و فرهنگی.
2. بنیانگذاری بینش فرهنگی نسل جدید.
3. بازسازی نظام آموزش و پرورش ، متناسب با مقتضای زمان و رسالت تعلیم و تربیت.
4. ارتقاء آموزش عالی در راستای تولید علم.
5. گسترش فضای پژوهشی و ایجاد آفرینندگی فرهنگی.
6. برنامه ریزی در جهت شکوفایی استعدادها و شناسایی و پرورش استعدادهای درخشان.
7. ترویج فرهنگ نظم ، قانون پذیری و وجدان کاری.
8. تقدیر از قشر اساتید و معلمان و فراهم کردن زمینه لازم جهت شناخت و استفاده آنان از بهترین شیوه های آموزشی و مناسبترین روشهای پرورشی.
9. تشویق و ترغیب مردم به مطالعه و کتاب خوانی.
- 10- تبیین اهمیت برخورد مناسب با دیگران بر اساس احترام متقابل ، مدارا و شکیبایی ، نوع دوستی و تحمل آراء و عقاید آنان.
11. گسترش هنرهای سودمند در عرصه های سینما ، تئاتر، نقاشی ، هنرهای تجسمی و مانند آنها.
12. نگرانی از هویت فرهنگی جامعه و ارزشهای آن ، همگام با حفظ بالندگی فرهنگی و استفاده صحیح از دستاوردهای دیگر تمدنها.

مراحل توسعه

توسعه بطور کلی و توسعه اقتصادی به نحو اخص ، در طی مراحل متعددی به ثمر می رسد. حذف هیچیک از این مراحل امکان پذیر نیست. تنها در صورت برنامه ریزی صحیح و تلاش گسترده ، سرعت گرفتن و کوتاه کردن فاصله زمانی هریک از مراحل یادشده ممکن خواهد بود.

مراحل توسعه از دیدگاه بسیاری از دانشمندان ، بدین شرح است:

1. تغییر ساختارهای نظام کهن.

2. روی کار آمدن دولت توسعه خواه با ساختار سیاسی و اجرایی مناسب.
3. سرمایه گذاری گسترده در زمینه مدرن سازی بافت تولید و اصلاح ساختارها.
4. ایجاد توازن در سرمایه گذاری و تناسب در امر تولید از طریق بلوک بندی آنها.
- در این مرحله ، برخی از سرمایه گذاریها حفظ و برخی دیگر حذف می شوند و بخشهای به تکامل رسیده با بافت جهانی هماهنگ می گردند.
5. در مرحله پنجم ، بلوغ فنی و رشد متوازن به عنوان مرحله نهایی فرایند توسعه فرامی رسد.

گفتار 3

توطئه جنگ تمدن ها

بیداری ملت های مسلمان و خیزش مجدد تمدن اسلامی و گسترش سریع دین مبین اسلام در جهان غرب، سه پدیده جدید هستند که در تنظیم معادلات جهانی و هژمونی نظامهای غربی، توجه سیاست گذاران بزرگ مغرب زمین را به خود جلب کرده اند. در برابر این نهضت اسلامی معاصر، دو نوع موضعگیری در قاره های اروپا و آمریکای شمالی که اصطلاحاً جهان غرب نامیده می شوند، به چشم می خورد:

1. بخش بزرگی از اقشار تحصیل کرده و روشنفکران اروپایی و آمریکایی با آگاهی از ویژگیهای بی نظیر اسلام مانند اتکاء بر منطق و استدلال، مبارزه با تبعیض نژادی، ترویج معنویت و حمایت از محرومان، دین اسلام را به عنوان ناجی انسان ها از گرداب ظلمها و ظلمتهای حاکم بر جهان دانسته و به این آئین مقدس احترام می گذارند. این دیدگاه مثبت، موجب گردیده است تا به اعتراف منابع آگاه، اسلام به عنوان سریعترین ادیان پیشرو در اروپا و آمریکا معرفی شود.

به عنوان مثال در کتاب "**MANKIND'S SEARCH FOR GOD**" نوشته گروه مسیحیان شاهدان یهوه که در سال 1990 در نیویورک منتشر گردید پس از شرح گسترش اسلام و جمعیت بزرگ مسلمانان در جهان، چنین می خوانیم:

It is perhaps the fastest growing major religion in the world with an expanding Muslim movement in Africa and the Western world.

" دین اسلام احتمالاً، سریعترین دین بزرگ و پیشتاز در جهان با گسترش حرکت اسلامی در آفریقا و جهان غرب می باشد".

حضور میلیونها مسلمان در کشورهای اروپایی و آمریکایی از جمله بیش از پنج میلیون مسلمان در فرانسه و سه میلیون و هفتصد هزار در آلمان و بیش از هشت میلیون در ایالات متحده آمریکا و یک میلیون و یکصد هزار در کانادا؛ و وجود دو کشور مسلمان در قاره اروپا (بوسنی و آلبانی) مؤید سخن مذکور می باشد.

2. در برابر این دیدگاه مثبت، جمع کثیری از سیاستمداران و حاکمان مغرب زمین، خاطره حمله طارق ابن زیاد به جنوب اسپانیا و جنگهای صلیبی میان دولتهای اسلامی و مسیحی و هجوم سپاه دولت عثمانی تا دروازه های شهر وین را مدّ نظر قرار داده و این حوادث تاریخی را معیار قضاوت و تصمیم گیری خویش می دانند. این گروه که کلیدهای ثروت و قدرت را در جهان غرب در اختیار دارند، چشم خود را بر روی ویژگیهای ارزشمند آئین حیاتبخش اسلام می بندند و با یاد آوری حوادث تاریخی مذکور، گسترش اسلام در جهان را به طور اعم و در کشورهای غربی به طور اخص، به معنای خیزش مجدد تمدن اسلامی و مساوی با عقب نشینی و یا زوال تمدن مغرب زمین تعبیر می کنند. به همین دلیل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حتی قبل از آن، برخی از طراحان استراتژی های جهان غرب، تمدن اسلامی را به عنوان رقیب بعدی خود معرفی نمودند و برخی دیگر نیز، اسلام سیاسی را بزرگترین چالش تمدن غرب قلمداد کردند.

در همین راستا، در فاصله زمانی میان سالهای 1980 تا 1993، تئوریهای "پایان تاریخ"، "موج سوم" و "برخورد تمدن ها" توسط نظریه پردازانی چون "فرانسیس فوکویاما"، "الوین تافلر" و "ساموئل هانتینگتون" مطرح گردید و مورد استقبال این گروه از سیاستمداران و حاکمان اروپایی و آمریکایی قرار گرفت.

دکتر ساموئل هانتینگتون (استاد دانشگاه هاروارد در آمریکا) در سال 1992 میلادی نظریه "برخورد تمدن ها" (**The Clash of Civilizations**) را ارائه داد و مقاله او در تابستان سال 1993 در مجله **Foreign affairs** در ایالات متحده آمریکا منتشر گردید.

او تمدنها را به تقلید از "توین بی" بر اساس گرایشهای دینی و فرهنگی به شرح زیر تقسیم کرده است:

تمدن غربی مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ارتدوکسی - اسلاو، تمدن ژاپنی، تمدن هندی، تمدن آمریکای لاتین، و تمدن آفریقایی.

هانتینگتون، قرن بیست و یکم را قرن برخورد تمدن غربی با تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی برشمرد و به سران کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار داد تا آمادگی لازم را برای چالش با این دو تمدن داشته باشند. وی همچنین توصیه کرد که باید از اتحاد میان دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی جلوگیری بعمل آید.

وی در مصاحبه ای با روزنامه "لوپوئن" فرانسوی (به نقل از آن روزنامه) چنین می گوید:

" امروز تمدن اسلام مهمترین بلوک ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن را مجبور کرده از جاه طلبی های جهانشمولش دست بردارد.....
يك واقعیت در این میان وجود دارد و آن این است که غرب باید بفهمد که با وجود تمدن اسلامی، اکنون دیگر نمی تواند مانند بعد از جنگ جهانی دوم بر جهان تسلط یابد.
بنابراین ما باید این واقعیت را بپذیریم که تمدن های بزرگی چون چین و اسلام، بدون آنکه لزوماً ارزش های ما را مد نظر قرار دهند، عملاً در صحنه جهانی مطرح شده اند و این درحالی است که این دو تمدن هر روز بیشتر از گذشته براساس آهنگ خاص خود در حال تقویت شدن هستند.....

درباره ویژگی های برخورد دو تمدن اسلام و غرب باید گفت که اولین ویژگی این برخورد، جهانی بودن آن است. یعنی هر جایی که مسلمانان و غربیان وجود داشته باشند، این برخورد نیز وجود خواهد داشت".

در پرتو مطالعه ای جامع در این زمینه، به خوبی روشن می گردد که آن گروه از سیاستمداران و حاکمان غربی که به نوع دوم از دیدگاه یاد شده در این مقاله معتقد هستند، در صدد ایجاد تنش گسترده ای در سطح دولتها و ملتهای اسلامی از یک سو، و جهان غرب از سویی دیگر می باشند، تا زمینه را برای نبرد جهانی دیگری فراهم سازند. آنان ارائه طرحها و برنامه های پیچیده ای بر آنند تا به هر طریق ممکن، عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل جوامع و دولتهای اسلامی را بر انگیزند تا با انجام حرکت‌هایی تند و حساب نشده، آن دسته از سیاستگذاران کینه توز در غرب بتوانند تنفر افکار عمومی مردم مغرب زمین را نسبت به گروه‌هایی مانند "طالبان"، در مقیاسی وسیعتر نسبت به عموم جوامع و دولتهای اسلامی تعمیم و توسعه بدهند.

اقدام ایذایی اخیر برخی از دستگاہ‌های ارتباط جمعی غرب مبنی بر انتشار گسترده و کم سابقه تصاویر موهن و اسائه ادب به ساحت مقدس پیامبر بزرگ عدالت و آگاهی که با پشتیبانی ضمنی بعضی از دولتهای اروپایی انجام گرفت، یکی از توطئه‌های به ظاهر ساده ولی حساب شده و پیچیده در این راستا می باشد و یک حلقه دیگر از مرحله جنگ سرد میان تمدن غرب و تمدن اسلامی را تشکیل می دهد.

ارزیابی طراحان این توطئه زیوانه این بود که با اهانت به محبوبترین شخصیت در تمدن اسلامی، قلوب بیش از یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان جریحه دار می شود و آنان به منظور انتقام از غربیها به سازمانها و دفاتر متعلق به کشورهای غربی، کلیساها و کنیسه‌ها حمله می کنند و این امر، واکنش متقابل را در میان جوامع اروپایی و آمریکایی بر می انگیزد و آنان نیز سفارتخانه‌های کشورهای اسلامی و مراکز دینی و فرهنگی مسلمانان در غرب را مورد حمله تلافی جویانه قرار می دهند؛ و از این رهگذر، خواسته شوم توطئه گران در جهت ایجاد تنفر و انزجار شدید بر علیه مسلمانان و کشورهای اسلامی در سراسر جهان بویژه در میان جوامع غربی به وقوع می پیوندد.

این حرکت، اولین و آخرین حلقه از سلسله عملیات جنگ روانی بر علیه تمدن ریشه دار اسلامی نمی باشد و قطعا در آینده نیز شاهد چنین حرکات ایدایی که برخاسته از تئوری های کینه توزانه ای مانند نظریه "نبرد تمدن ها" است خواهیم بود. با آنکه پاپ اعظم به عنوان مهمترین مقام مذهبی در غرب و دبیر کل سازمان ملل به عنوان بالاترین مقام دیپلماتیک جهان، حرکت زننده این دسته از سردمداران مغرب زمین را مردود دانسته اند، وزیر اصلاحات ایتالیا "روبرتو کالدورلی" از پاپ بندیکت شانزدهم می خواهد تا آغازگر جنگ صلیبی دیگری بر علیه تمدن اسلامی باشد و معتقد است که دنیای مسیحیت باید به سرعت بر علیه جهان اسلام بسیج شود. وقاحت این وزیر دست راستی ایتالیا به جایی می رسد که اعلام می کند پیراهن هایی را با تصاویر موهن به اسلام و رسول خدا (ص) به صورت مجانی توزیع خواهد کرد و خود نیز این پیراهن را خواهد پوشید.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه، سخنان وزیر خارجه دانمارک در مصاحبه با روزنامه کپنهاگ پوست است که می گوید: "این درگیری ها برای یک قرن ادامه خواهد یافت" ! .

با تأمل در آنچه بیان شد به خوبی روشن می گردد که این توطئه ها به منظور برخورد با تمدن اسلامی همچنان ادامه خواهد یافت و بسیاری از ارکان اصلی قدرت و ثروت در مغرب زمین، بر عملیاتی کردن تئوری نبرد تمدن ها و شعله ور ساختن آتش جنگی مذهبی و فرهنگی بر علیه دین مبین اسلام پافشاری خواهند کرد.

بنا بر این شایسته است ملت ها و دولت های اسلامی با مشورت اندیشمندان و نظریه پردازان مسلمان و متعهد، طرح هایی جامع برای مقابله قدرتمندانه و در عین حال حکیمانه با این نیرنگ شوم تدوین کنند و احساسات پاک و امواج خشم جوامع اسلامی را درمسیری آگاهانه تر و مؤثرتر هدایت نمایند.

گفتار 4

عوامل فروپاشی حکومت ها

در پرتو "فلسفه تاریخ اجتماعی" ، تشخیص مراحل حیات یک حکومت از ظهور تا سقوط آن امکان پذیر است. به همین دلیل ، دولتهای بزرگ جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس حکومت خود، ستادهای مطالعاتی و عملیاتی پیچیده ای تشکیل داده اند و بزرگترین استراژیستها و خبرگان و تحلیلگران کشور گردهم می آیند و برای پیشگیری از فروپاشی نظام خود، طرحهای لازم را ارائه می دهند.

گرچه یکی از پیشتازان "فلسفه تاریخ اجتماعی" یعنی "ابن خلدون" از میان جامعه مسلمانان برخاسته است، ولی متاسفانه، حاکمان کشورهای اسلامی، از این موهبت بزرگ و به کار بستن اصول آن، کمتر بهره مند بوده اند. بروز بحرانهایی مانند پیری زودرس نظامها و سقوط ناگهانی و هولناک حکومتها، نتیجه عدم آگاهی به دانش مذکور و یا عمل نکردن به اصول آن می باشد.

در این نوشتار به طور فشرده به برخی از داده های این دانش اشاره خواهیم کرد و در پایان، مراحل حیات یک حکومت را از تولد تا مرگ، تبیین می کنیم.

دولت ، فردی در مقیاس بزرگتر

برخی از دانشمندان بر آنند که دولت نیز مانند یک موجود زنده، به صورت یک مجموعه کاملاً به هم پیوسته و با رابطه ای ارگانیک مانند رابطه اعضاء بدن یک انسان آفریده می شود، و همانگونه که یک موجود زنده ، متولد می شود، رشد می کند، جوان و چالاک می شود، سپس به پیری

می‌گراید و سرانجام می‌میرد؛ همینطور یک دولت نیز، پس از تأسیس که در حکم تولد آن است، مراحل مذکور را طی می‌کند و در پایان عمر خود، به ورطه نیستی می‌افتد و به تاریخ می‌پیوندد. همانگونه که امکان ندارد یک موجود زنده مثل یک حیوان یا یک انسان، برای همیشه در حال حیات بماند؛ یک حکومت نیز نمی‌تواند برای همیشه به زندگی خود ادامه دهد و جاودانی گردد. و همانگونه که یک "ارگانیزم" زنده، فقط یک دوره زندگی دارد و قابل تکرار نیست، همینطور دوره حیات یک حکومت نیز منحصر به فرد است و زندگی مجدد آن امکان‌پذیر نیست.

این دیدگاه به افلاطون نیز نسبت داده شده است که: " دولت را فردی می‌شمرده که در مقیاس بزرگتری آفریده شده است".

قانون حاکم بر فرهنگها و نظامها

جمعی از متفکران و تحلیل‌گران فلسفه تاریخ مانند " توین بی" (Toynbee)، " دانیلوسکی" (Danilevsky) و " اشپنگلر" (Spengler)، این نظریه را در مورد فرهنگها و تمدن‌ها نیز تعمیم داده‌اند. آنان می‌گویند: همانگونه که افلاطون، دولت را فردی می‌دانست که در مقیاس بزرگتری خلق شده است، یک فرهنگ نیز ارگانیزمی است که از قوانین عمومی دیگر ارگانیزمها و مجموعه‌های کاملاً متحد پیروی می‌کند.

این گروه از دانشمندان معتقدند که فرهنگ و تمدن مانند شهابی است که ظاهر می‌شود، اوج می‌گیرد، فرو می‌افتد و آنگاه برای همیشه ناپدید می‌گردد. از اینرو، هر فرهنگ و تمدن بسان یک موج یا منحنی متحرکی است که اوج و حوض آن تنها یک بار صورت می‌گیرد، و پس از سقوط نهایی، هرگز دوباره تکرار نمی‌شود، بلکه مانند هر کالبد زنده دیگری، شامل دوره‌های ظهور، بلوغ، پیری و مرگ می‌باشد.

برخی از این تحلیلگران بر آنند که: عواملی مانند علل زیستی، جغرافیایی و نژادی می‌توانند تا حدودی جریان و سیر حیات آن را تحت

تأثیر قرار دهند ؛ ولی هرگز نمی توانند دور اجتناب ناپذیر زندگی آن را دگرگون سازند.

در برابر این دانشمندان، تحلیلگرانی مانند " سوروکین" (Sorokin) و " کروبر" (Krober) می گویند: هیچ فرهنگ و تمدنی به آن مرحله از انسجام اجزاء و اعضاء خود دست نیافته است که بتوان آن را همانند "ارگانسیم" معرفی کرد. بلکه "فرهنگ" منظومه ای عالی است که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم ، انجمنها، اقتصاد، سیاست و حکومت‌های محلی می باشد. این مجموعه ها از جهاتی باهم هماهنگ، و از نقطه نظرهایی با هم ناهماهنگ می باشند. از اینرو، فرهنگ یک جامعه ، از قوانین عمومی یک ارگانسیم فردی پیروی نمی کند.

نویسنده کتاب تاریخ فلسفه در اسلام (میر محمد شریف) می گوید: همچنانکه از پژوهشهای "کروبر" و "سوروکین" بر می آید، بسیاری از منظومه های بزرگ فرهنگی یا نظامهای اجتماعی یا تمدنها در دوران حیات خود، که به طور نامعینی طولانی است، به جای آنکه دارای یک دوره زندگی، یک دوره شکوفایی و یک دوره تنزل باشند، اوج و حضیضهای اجتماعی، فکری و سیاسی متعددی دارند. همین نویسنده در مقام ارائه مثالهای عینی برای دیدگاه یادشده، چنین می گوید: ... تمدن مصری ، دست کم چهار بار و فرهنگ یونانی، رومی ، بیزانسی چندین بار ترقی و تنزل به خود دیده است. چین و هند نیز دو حرکت بزرگ و خلاق داشتند و حرکت سوم آنها نیز هم اکنون آغاز شده است. تمدن اسلامی از قرن اول هجری (هفتم میلادی) تا قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) رو به ترقی گذاشت؛ سپس رفته رفته تنزل کرد و با حمله مغول، به حضیض مرگباری در افتاد و آثار عمده عظمت سیاسی و فرهنگی آن تقریباً یکسره ویران شد. با اینهمه، این تمدن از میان نرفت و بار دیگر اوج گرفت. در مرحله دوم ترقی که از آخرین دهه قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) تا پایان قرن یازدهم هجری (هیفدهم میلادی) ادامه یافت، در سرزمین اسلام، سه امپراطوری از بزرگترین امپراطوریهای جهان ، یعنی

امپراطوری عثمانی، ایران و هند، استقرار یافت. این مرحله از اعتلا بار دیگر از آغاز قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) تا اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) رو به افول گذاشت و همچنانکه این مطالعه به روشنی نشان خواهد داد، اینک تقریباً در همه سرزمینهای اسلامی، نشانه‌هایی از سومین اوج به چشم می‌خورد. ... دولتها پدید می‌آیند و می‌میرند، ولی فرهنگها بسان آبهای درهم و برهم امواج مختلف، هرگز نه چون ارگانیک پدید می‌آیند و نه چون ارگانیک نابود می‌شوند. یونان باستان به عنوان دولت مرد؛ اما پس از مرگ، قسمت بزرگی از فرهنگ آن به سراسر عالم گسترش یافت و هنوز هم چون عنصر مهمی در فرهنگهای اروپایی به حیات خود ادامه می‌دهد.

این بود بحثی کوتاه در باره دیدگاه دانشمندان در باره ظهور و سقوط فرهنگها و تمدنها که پشتوانه دولتها و حکومتها هستند.

پیشگیری از فروپاشی دولتها

طول عمر یک حکومت، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که برخی از آنها قابل پیشبینی هستند و برخی دیگر در دسترس طراحان و تحلیلگران نظام نیستند. بر این اساس، اندیشمندان آگاه، استراتژی‌ها و برنامه‌های دراز مدتی برای مقابله با بحرانهای قابل پیشبینی تدوین می‌کنند و نیز، گزینه‌های ممکن را به منظور مقابله با پیشامدهای خارج از محاسبه خود طراحی می‌نمایند و به مسئولان اجرایی کشور تقدیم می‌کنند.

در اینجا به عنوان نمونه، به برخی از تلاش دولتها آمریکایی و اروپایی که در این زمینه صورت گرفته است، اشاره می‌کنیم:

" تسخیر " قلب زمین "

آمریکا به عنوان سرزمینی گسترده، غنی و حاصل خیز، یکی از کشورهای بستانکار بود، ولی در طول دهه‌های اخیر، به صورت یک کشور بدهکار بزرگ درآمد. بدهکاری آمریکا در پایان دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر، در حدود هشتصد میلیارد دلار بود. اما در اواخر

دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان، بدهی آمریکا به رقم سرسام آور چهار تریلیون دلار رسید. این بدهکاری همچنان به سیر صعودی خود ادامه داد و در زمان ریاست جمهوری جرج (W) بوش، به رقم نجومی هفت تریلیون دلار رسیده است.

بهره این بدهی در سال، بالغ بر سیصد و پنجاه میلیارد دلار می باشد.

از سویی دیگر، بودجه نظامی آمریکا در زمان جرج (W) بوش به چهار صد و پنجاه میلیارد دلار در سال بالغ گردید.

استراتژیستهای آمریکا از حدود یکصد سال پیش، طراحی لازم را برای مقابله با بحرانهایی که می تواند به سقوط آمریکا بینجامد، انجام داده اند. یکی از این طرحها، تصرف " قلب زمین " (Heart Land) است که منابع عمده ثروت و ذخائر بزرگ انرژی و نقاط مهم سوق الجیشی جهان در آن سرزمین قرار دارد. دولت‌های پیشین آمریکا هرکدام در جهت تحقق این هدف، حرکت کردند و قدمهایی به جلو برداشتند؛ ولی به نظر می رسد دولت کنونی آمریکا در صدد عملیاتی کردن و اجراء گسترده تر این طرح می باشد.

به زیر سلطه در آوردن کشورهای اروپای شرقی به عنوان خاکریزهای اولیه "قلب زمین" و انضمام آنها به پیمان "ناتو" که آمریکا در آن دست بالا را دارد، ایجاد پایگاههای نظامی در کشورهای آسیای میانه، حضور گسترده نظامی در خلیج فارس، اشغال نظامی افغانستان و عراق؛ مراحل وصول به این هدف استراتژیک می باشند.

به یاد داشته باشید که فقط کشور عراق به تنهایی بر اساس ارزیابی های کنونی، دارای ذخایر نفتی در حد سیصد میلیارد بشکه می باشد که ارزش آن در حدود پانزده تریلیون دلار است.

پیشگیری از سقوط نظامهای سرمایه داری در اروپا

نخستین بحران نظامهای سرمایه داری اروپا در سال 1873 میلادی رخ داد. "کارل مارکس" در تحلیل های سیاسی و اقتصادی خود، پیشبینی کرده بود که دولتهای سرمایه دار در اروپا سقوط خواهند کرد و تولید انبوه و محدودیت بازار مصرف و تعارض میان منافع سرمایه دار و کارگر، زمینه را برای فروپاشی نظامهای اروپایی فراهم خواهد کرد.

سران دولتهای اروپایی با احساس خطر مذکور و به منظور پیشگیری از سقوط زودرس دولتهای کاپیتالیستی خود، دست به اقدامهای بنیادین برای بقاء خویش زدند. در اینجا به نمونه هایی از اقدامهای حکومتهای یاد شده اشاره می کنیم:

1- سرمایه گذاری وسیع در زمینه تحقیقات و صنایع مادر.

اهتمام ورزیدن به امر پژوهش و فناوری باعث شد تا اختراعات دوران سازی به وقوع بپیوندد. اختراع ماشین بخار، اتومبیل و امثال آن چهره اروپا را دگرگون ساخت. سرمایه گذاری در عرصه های اساسی کشور مانند شبکه راه آهن، توانست روح تازه ای در کالبد اقتصاد سرزمینهای یادشده بدمد.

2- تصرف سرزمینهای جدید و استثمار ثروتهای عظیم آن.

کشورهای اروپایی با هجوم به قاره آفریقا و تقسیم آن میان دولتهای اروپا و چپاول خیرات آن توانستند شکنندگی اقتصاد خود را که موجودیت آنها را تهدید می کرد جبران کنند.

3- استعمار کشورها و قبضه کردن بازار مصرف آنها.

دولتهای قدرتمند اروپایی با زیر سلطه قرار دادن بسیاری از کشورهای دیگر جهان، آنها را از پیشرفت در زمینه صنعت و فناوری باز داشتند و بدین وسیله، بازار مصرف کالاهای تولیدی خود را توسعه دادند.

فشار فوق العاده کشورهای اروپایی و آمریکا بر کشورهایمانند ایران در مسائل اخیر نیز از همین قبیل می باشد.

4- همچنین دولتهای مذکور به منظور پیشگیری از قیامهای کارگری، سعی کردند حدّ اقل نیازمندی های زندگی کارگران و کارمندان و دیگر اقشار آسیب پذیر را تامین نمایند.

مراحل زندگانی یک حکومت

اینک، پس از تبیین اهمیت بحث "طول عمر نظام" و اهتمام دولتهای بزرگ به این مسأله حیاتی، به شرح مراحل زندگانی دولتها از دیدگاه نظریه ابن خلدون دانشمند فلسفه تاریخ اجتماعی می پردازیم:

این دانشمند مسلمان در مقدمه کتاب تاریخ خود، مراحل حیات و زندگانی یک حکومت را از زمان تولّد تا هنگام مرگ و فروپاشی آن، به پنج بخش تقسیم کرده است:

مرحله اول :

در این مرحله، یک دولت پس از تولّد و پیروزی بر حریف، به استحکام ارکان خود همت می گمارد و رئیس حکومت، با توجه به دیدگاههای خود و سایر همفکران و همپیمانان خویش، نظام مدیریتی کشور را طراحی و پیاده می کند. در این دوره، رهبر حکومت، اسوه و الگوی قوم خویش است و او نیز همفکری و همیاری با یاران خود را به اجرا می گذارد. همچنانکه قبل از پیروزی بر خصم، این همفکری و همکاری وجود داشته است.

مرحله دوم :

در مرحله دوم، روح همفکری و همراهی با هم پیمانان پیشین از کالبد رهبر حکومت، رخت بر می بندد و نوعی استبداد به رأی در وجود او شکل می گیرد و به منظور حذف رقیبان و انحصار مملکت داری در نزدیکیان و خویشاوندان و حلقه تنگی از همفکران خود، دیگر همپیمانان

قبلی خود را می راند و به یارگیری از افرادی دیگر می پردازد؛ و طبیعتاً در مسیر حذف رقیبان، متحمل رنجها و آسیبهایی نیز می شود.

مرحله سوم :

در این مرحله، رهبران حکومت، بودجه و درآمدهای دولت و نظام دخل و خرجها را سامان می دهند و به پیشبینی مداخل و هزینه ها و اعمال صرفه جویی ها اهتمام می ورزند و به تقویت زیرساختها و گسترش اموری که موجب شهرت آن دولت شود می پردازند و آثار و بناهای عظیمی را که نشانگر مجد و عظمت آن باشد بنیانگذاری می کنند و به تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و تامین رفاه حال آنان همت می گمارند تا آثار آن در ملابس و تجهیزات و مانورهای آنان ظاهر گردد و وجود آنان موجب فخر و مباهات دولتهای دوست و مسالمت جو و مایه بیم دولتهای معاند و مخالف شود. همچنین در این مرحله، سران و هیئتهای کشورهای دیگر و نیز رجال و اشراف ملت، به حضور رهبران حکومت بار می یابند و تفقد احوال آنها گسترش می یابد.

مرحله چهارم :

در گام چهارم، رهبران نظام، درهای آشتی و مسالمت را به روی دیگران می گشایند و تجارب پیشینیان خود را ارج می نهند و در صدد بر می آیند تا کارهای اساسی قبلی آنان را ادامه دهند.

مرحله پنجم :

در این مرحله، سردمداران حکومت به اسراف و تبذیر در هزینه کردن سرمایه های کشور رو می آورند و نورچشمی های آنان به عیش و عشرت و رانت خواری و فساد مالی مبتلا می شوند و مدیران نظام نیز، ولخرجی و تضييع بيت المال را پیشه خود می سازند.

همچنین در این برهه ، مسئولیتهای خطیر به دست مدیران نالایق و بی کفایت سپرده می شود که توانایی و شایستگی لازم را برای اداره آن

امور ندارند. متقابلاً، مدیران توانمند و کارآمد به حاشیه رانده می شوند و آنان نیز از حمایت رهبری حکومت امتناع می ورزند و او را تنها می گذارند.

در این مرحله، پیری آن حکومت فرا می رسد و بیماری مزمنی بر آن مستولی می شود که دیگر نمی تواند از آن نجات یابد و به دنبال آن، بنیان حکومت مذکور فرو می پاشد.

این بود چکیده ای از سخنان یک دانشمند فلسفه تاریخ ، در زمینه دوره های پنچگانه و مراحل شکل گیری، قوّت، بالندگی ، فرتوتی و زوال حکومتها.

گفتار 5

یکصدمین سالگرد نظریه "نسبیت"

به مناسبت یکصدمین سالگرد ارائه نظریه نسبیت خاص، و تاثیر شگرف این دیدگاه علمی بر فلسفه و علوم طبیعی، و نقش آن در فروپاشی دیدگاه ماتریالیستم، گفتار ذیل را که برگرفته از دیدگاه مفسران نظریه نسبیت می باشد، به علاقه مندان تقدیم می کنیم. محافل علمی جهان، همایشهای بزرگداشت این تحول بزرگ را در سال جاری برپا ساختند و سازمان ملل متحد نیز به این مناسبت، سال 2005 میلادی را به عنوان سال فیزیک نام گذاری کرد.

از آنجا که نظریه نسبیت مرهون پژوهشهای دانشمند بزرگ آلمانی "اینشتاین" می باشد، در آغاز سخن، به طور فشرده زندگینامه او را از نظر شما می گذرانیم:

آلبرت اینشتاین

آلبرت اینشتاین (Albert Einstein) در سال 1879 میلادی در جنوب آلمان به دنیا آمد. دوران نوجوانی خود را در شهر مونیخ گذراند و در سال 1893 به کشور ایتالیا مهاجرت کرد. او تحصیلات خود را در مؤسسه آموزشی پلی تکنیک در شهر زوریخ سوئیس ادامه داد و تا سال 1909 در آن کشور باقی ماند و از دانشگاه زوریخ گواهینامه دکتری خود را در رشته فلسفه دریافت داشت.

نظریه "نسبیت خاص" را در سال 1905 ارائه داد و در سال 1911 در دانشگاه پراگ به عنوان استاد فیزیک مشغول به کار شد. در سال 1912

به عنوان استاد فیزیک در مؤسسه آموزشی زوریخ صاحب کرسی تدریس گردید و در این زمان، صیت شهرت او در جهان طنین انداز شد.

در سال 1913 به برلین دعوت شد و ریاست مؤسسه آموزشی فیزیک ویلهلم (که بعداً به نام ماکس پلانک نامیده شد) بر عهده وی قرار گرفت و حقوق و امتیازات مالی مناسبی برای او منظور شد تا بتواند با خیال راحت، به تحقیقات علمی خود بپردازد.

اینشتاین در سال 1916 نظریه "نسبیت عامه" را ارائه کرد. وی به عنوان عضو هیأت علمی در بسیاری از دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی در اروپا معرفی شد و از دانشگاه‌های بزرگی در آلمان و دیگر کشورها مانند کمبریج، هاروارد، روستوک، آکسفورد و بروکسل درجه دکترا افتخاری دریافت داشت.

در سال 1921 جایزه نوبل در رشته فیزیک، و در سال 1925 مدال طلای انجمن پادشاهی لندن، و در سال 1926 مدال طلای انجمن اخترشناسی بریتانیا به او اعطا شد. در سال 1929 نظریه خود را در خصوص وحدت نیروهای جاذبه و الکترومغناطیس ارائه داد.

اینشتاین در سال 1933 به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد و به عنوان عضو مادام‌العمر و استاد فیزیک نظری و رئیس دپارتمان ریاضیات در دانشگاه برنستون مشغول به کار شد. وی در سال 1955 در کشور آمریکا در سن 76 سالگی بدرود حیات گفت.

وحدت بخشیدن به بسیاری از مسائل فیزیکی در قالب ریاضی واحد، مانند وحدت زمان و مکان، و وحدت جاذبه و الکترومغناطیس؛ از دستاوردهای نظریه اینشتاین می‌باشد. او توانست دیدگاه دانشمندان را نسبت به جهان دگرگون سازد.

موضوع "نسبیت"

نوامیس طبیعی که قانون نسبیت اساس و زیربنای آن را تشکیل می دهد، در حقیقت نوامیس حرکت ماده هستند، نه قوانین خود ماده. زیرا جهان، تنها ماده به ودیعه گذاشته شده در فضا نیست؛ بلکه جهان عبارت است از ماده متحرک در فضا، که هریک از اجزاء آن مکانی را اشغال نموده است. بنا بر این، جهان در حقیقت حرکت است، نه خود ماده. زیرا ماده بدون حرکت (به معنای دقیق علمی)، مساوی است با عدم. حتی اجسامی که در نگاه ظاهری در حال سکون هستند، در حقیقت و بر مبنای معیارهای علمی دارای حرکت یا حرکتهای غیر محسوسی می باشند.

بر این اساس، موضوع اصلی نسبیت، حرکت ماده یا جسم متحرک است که در حرکت خود، مسافتی را اشغال می کند و زمانی را فرا می گیرد. زمان نیز، عبارت است از مقیاس مکانی حرکت. بدین جهت، موضوع نسبیت، ماده نیست، بلکه حرکت ماده که مسافتی را در مدتی از زمان در بر می گیرد، موضوع نسبیت را تشکیل می دهد. عواملی که در سنجش میان حرکات ماده دخالت دارند عبارتند از:

- 1 - مسافت
- 2 - مدت زمان
- 3 - سرعت اجسام متحرک
- 4 - سرعت نور
- 5 - موقعیت ناظرها

نسبیت بر دو گونه است: 1- نسبیت خاص. 2- نسبیت عام. نسبیت خاص، به حرکت در خط مستقیم اختصاص دارد که مستقیماً تحت تاثیر جاذبه ای نباشد. اما نسبیت عام، مختص به حرکت در خط منحنی می باشد که تحت تاثیر مستقیم جاذبه ای قرار داشته باشد.

مقدمات نظریه "نسبیت"

به منظور فهم صحیح نظریه نسبیت، شایسته است مقدمات ذیل تبیین گردد:

- 1 - هیچ جسم ساکن و بدون حرکت در جهان وجود ندارد. از کوچکترین اجزاء جهان مانند الکترون تا بزرگترین آنها مانند کهکشانها همه با سرعتی خاص در حال حرکت می باشند.
- 2 - جهان عبارت است از مجموعه ای از أحداث و اتفاقات. هیچ سکون مطلقى در جهان وجود ندارد. زیرا تجدد هر لحظه از زمان، امری حادث است. بنا بر این می توان گفت: أحداث، موضوع بحث نظریه نسبیت می باشند.
- 3 - أحداث نیز اموری نسبی می باشند. یک امر حادث باید با حادث دیگری سنجیده شود. بنا بر این در این نظریه، باید حد اقل دو حادث باشند تا بتوان از هریک از آنها نسبت به دیگری سخن گفت. یکی از آنها منسوب و دیگری منسوب الیه نامیده می شود.
- 4 - در سنجش یک حادث با حادث دیگر، باید حتما مراقب و ناظری برای آن دو باشد. همچنین باید نسبت نظام سنجش آن ناظر در رابطه با آن دو حادث، معلوم و مشخص باشد.
- 5 - نسبت ناظر با دو امر حادث متناسب، با نسبت ناظر دیگر تفاوت دارد. سرعت نور و حالت ویژه جسم در حال حرکت، نسبت میان دو ناظر را تعیین می نماید.

الفبای نظریه "نسبیت"

الف- ضروریات نسبیت

- 1 - سرعت نور در جهان در همه جهات و در هر زمان و مکان، ثابت است (300000 کیلومتر در ثانیه).
- 2 - نور نسبت به سرعت منبع خود (یعنی جسم نورانی) مستقل است.
- 3 - سرعت نور، بالاترین سرعت در جهان مادی می باشد و هرگاه سرعت جسمی به اندازه سرعت نور برسد، متلاشی می شود و به صورت جسم باقی نمی ماند.
- 4 - قوانین و نوامیس طبیعی، نسبت به زمان و مکان و حرکت ناظر و مراقب، مستقل می باشند. بنا بر این، زمان تنها و مکان تنها، اموری نسبی هستند و هیچ زمان مطلق و مکان مطلق وجود ندارد. در عین حال، از ائتلاف آندو، وجود مستقل حاصل می گردد.

ب - مفهوم مکان

هیچ فضای خالی از ماده وجود ندارد. هرگاه ماده بطور کلی نابود شود، فضا نیز نابود می گردد و چیزی به عنوان مکان باقی نخواهد ماند. بنا بر این، مکان بدون ماده ای که آن را اشغال کند معنا ندارد. همچنان که فضای بدون اجرامی که آن را فراگیرد نیز، وجود ندارد. بر این اساس، وجود ماده، وجود مکان را محقق می سازد و چیزی را که اشغال می کند به وجود می آورد. بنا بر این، اگر کسی "فضا" را به عنوان حیّ و مکانی کاملاً خالی تصور کند، دچار اشتباه می باشد. آنچه را ما "فضا" می نامیم، عبارت است از فضایی که محدود به ماده است و متناهی می باشد. زیرا ماده متناهی است، و فضا نیز محدود به آن است.

ج - مفهوم زمان

همانطور که مکان بدون ماده با عدم برابر است، زمان نیز بدون ماده وجود ندارد. ماده، مکان را محقق می سازد؛ و حرکت ماده، زمان را بوجود می آورد. اگر حرکت در جهان نباشد، برای زمان نیز معنایی باقی نمی ماند. حرکت ماده عبارت است از انتقال جسم متحرک از چیزی به حیّ دیگر در ظرف مکان. به همین دلیل، زمان و مکان را با مقیاس واحدی می سنجیم.

مسافت مکانی بوسیله واحدهای سنجش مانند متر و اجزاء آن (چون سانتیمتر و میلیمتر) و یا اضعاف آن (چون کیلومتر) سنجیده می شود. و "متر" عبارت است از طول پاندولی که هرگاه زمین یکبار به صورت کامل بر دور محور خود بگردد، 86400 مرتبه نوسان خواهد داشت؛ و این عدد، مساوی با مجموع ثانیه های یک شبانه روز می باشد. بنا بر این، هر نوسان پاندول متری مذکور، مساوی با یک ثانیه است. زمان در حقیقت، تعبیری مجازی از انتقال جسمی از حیزی به حیزی دیگر، نسبت به انتقال جسمی دیگر از حیزی به حیزی دیگر است.

به عنوان مثال، انتقال ظاهری خورشید از افق شرقی به افق غربی و بازگشت آن به افق اول را مقیاس برای زمانی قرار داده ایم که آن را یک شبانه روز می نامیم. آنگاه شبانه روز را به 24 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را ساعت می نامیم و هر ساعت را به 60 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را دقیقه می نامیم و هر دقیقه را نیز به 60 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را ثانیه می نامیم. بنا بر این، ثانیه عبارت است از یک جزء از 86400 جزء از گردش زمین به دور محور خودش. این مقدار از زمان، مساوی است با انتقال هر نقطه از خط استوای زمین در فضا به مسافت تقریباً 463 متر (40000000 متر طول خط استوا، تقسیم بر 86400 ثانیه های یک شبانه روز). انتقال این نقطه خط استوای زمینی در فضا به مسافت 463 متر که در ظرف یک ثانیه صورت می گیرد، همزمان است با انتقال کره زمین در مدار خود به دور خورشید به اندازه 30 کیلومتر، و انتقال عطارد در مدار خودش به اندازه 48 کیلومتر، و انتقال زهره به اندازه 35 کیلومتر، و انتقال مریخ 24 کیلومتر، و انتقال سیاره مشتری به اندازه 13 کیلومتر، و انتقال زحل 10 کیلومتر، و انتقال اورانوس 7 کیلومتر، و انتقال نپتون 5/5 کیلومتر، و انتقال بلوتو به اندازه 5 کیلومتر. و این امر مساوی است با انتقال نور در فضا به مسافت 300000 کیلومتر، و انتقال منظومه شمسی در داخل کهکشان راه شیری به اندازه 200 کیلومتر. همه این انتقالها در ظرف مدت زمان کوتاهی که ثانیه می نامیم، تحقق می یابند.

اگر فرض کنیم که در جهان هیچگونه حرکتی وجود نداشته باشد و سکون مطلق بر آن حاکم گردد، نمی توانیم مجرای برای زمان تصور کنیم. زیرا گذشته و آینده ای باقی نمی ماند.

د - مفهوم زمان - مکان (SPACETIME)

زمان و مکان همواره در حالت اندماج و تداخل در یکدیگر هستند و انتقال در مکان بدون انتقال در زمان امکان ندارد. زیرا انتقال عبارت است از طی مراحل به صورت متوالی که هر قدمی به معنای قطع مسافتی مکانی می باشد. پس قدمهایی را که برمی داریم عبارتند از مترهایی که طی می کنیم و ثانیه هایی که می گذرانیم. اگر فرض کنیم که هر قدم یک متر است، پس هر متر یک قدم است و هر ثانیه نیز یک قدم است و هردو تعبیری از حرکت انتقال می باشند. بنا بر این، امکان ندارد زمان را از مکان جدا کنیم و آن را مستقل سازیم.

زمان، از حرکت ماده در حیز و جایگاه آن تعبیر می کند؛ و مکان، از وجود ماده در آن جایگاه. به عبارت دیگر، زمان چیزی نیست مگر وسیله ای برای فرق گذاشتن میان وجود ماده و حرکت آن. بر این اساس، "وجودجهانی" عبارت است از ماده متحرک؛ و "زمان- مکان" از خواص آن می باشد.

ه - متصل زمان- مکانی (SPACETIME CONTINUUM)

مدّت (زمانی) و مسافت (مکانی) در هر حرکتی با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند. درست مثل اینکه دو لفظ برای یک معنا باشند. زیرا هیچ امر حادث و حرکت جسمی را بدون در نظر گرفتن سرعت آن جسم که زمانی را برای طی مسافتی در بر می گیرد، نمی توانیم تصور کنیم. برای اینکه حرکت، شامل مسافت و مدت (مکان و زمان) با هم می باشد. بنا بر این، حرکت، اتصال زمانی - مکانی میان دو امر حادث (انتقال یک جسم از نقطه مبدأ، و رسیدن آن به نقطه دیگر) می باشد. این اتصال زمانی - مکانی، بعد چهارم جسم است.

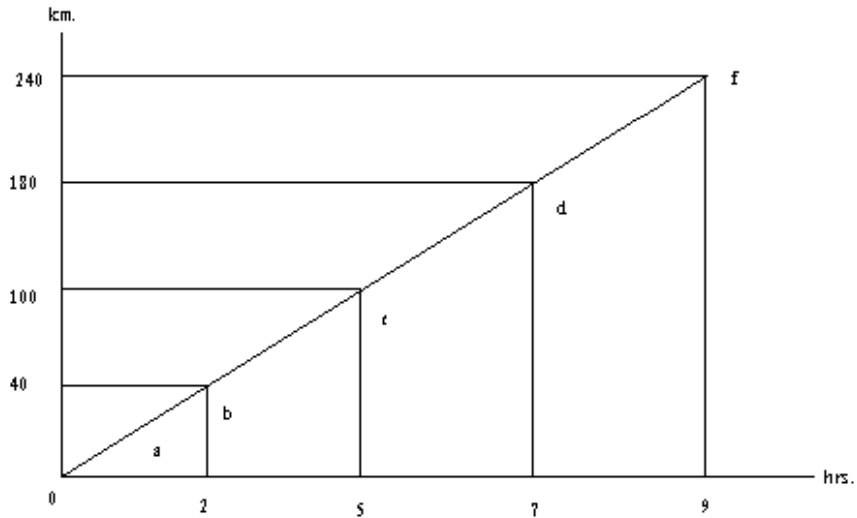
به خاطر داشته باشید که زمان به تنهایی بعد چهارم نیست، زیرا زمان به تنهایی و به صورت مستقل وجود ندارد. اما زمانی که حرکت آن را در مکان ادغام می کند، بعد چهارم است. بر این اساس، بعد چهارم عبارت است از "زمان-مکان" (SPACETIME).

و- خط جهانی (WORLD LINE)

خط جهانی (یا خط وجودی) اصطلاحی ریاضی و هندسی است که دانشمند روسی در علم ریاضیات "هرمان مینکووسکی" (Minkowski) آن را برای بیان تاریخ حیات جسم متحرک و تفکیک میان گذشته و آینده به کار برده است.

اگر فرض کنیم که قطاری در خط مستقیم حرکت کند و از نقطه ای معین در لحظه ای معین به راه افتد و به نقطه معین دیگری برسد؛ سپس از آن نقطه به نقطه سومی در وقت معین برسد و همینطور ادامه دهد، و مسافت میان نقاط ذکر شده معلوم باشد، در این صورت می توان خطی را رسم کرد که حرکت آن قطار را در طول روز به طور کامل نشان دهد.

به نمودار زیر، توجه فرمایید:



در این نمودار، مکان قطار در هر لحظه از زمان نشان داده شده است. خط a-b-c-d-f نشانگر تاریخ حرکت قطار می باشد. خط یاد شده، از مجموعه ای از نقاط تشکیل گردیده و هر نقطه، نشانگر آن است که قطار در هر زمان معین در نقطه ای معین بوده است. با بررسی ریاضی این حرکت، روابط گوناگون میان دو عنصر اساسی حرکت، یعنی زمان و مکان، روشن می گردد.

متصل زمان- مکانی، به عنوان مجموع آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود قلمداد می گردد. ممکن است برای هر موجودی اعم از انسان، حیوان، گیاه، ستاره، سیاره و هر شیئی جسمانی دیگری، خط وجودی مخصوص به آن ترسیم شود.

نتایج طبیعی نظریه "نسبیت"

نظریه نسبیت خاص، دارای دستاوردهایی طبیعی است که به مواردی از آنها اشاره می شود:

1- انقباض ظاهری طول جسم متحرک

دو دانشمند به نام لورنتس (Lorentz) و فیتزجرالد (Fitzgerald) ثابت کردند که: جسم متحرک در راستای حرکت خود، به تناسب سرعت حرکت، منقبض می‌گردد. سرعت لازم برای ایجاد انقباض محسوس در طول جسم متحرک، باید سرعتی باشد که در قیاس با سرعت نور، محسوس باشد. معنای این انقباض آن است که مقدار طول جسم با اختلاف سرعت نسبی میان آن جسم و کسی که آن را نظاره می‌کند، دگرگون می‌شود. بنا بر این، طول یک جسم یک حقیقت مطلق نیست؛ بلکه مقدار آن در نظر یک ناظر و در دیدگاه ناظر دیگر، دو کمیت مختلف هستند و فرق میان آنان به سرعت نسبی میان آن دو ناظر بستگی دارد.

2- کندی ظاهری زمان (Time Contraction)

سنجش زمان ناظر ساکن با ناظر متحرک تفاوت دارد. زمان ناظر متحرک، نسبت به ناظر ساکن، به نسبت افزایش سرعتش، کند تر می‌گذرد. بنا بر این، اگر فضا نوردی با سفینه فضایی از زمین به فضا مسافرت کند و پس از مدت قابل ملاحظه ای باز گردد؛ پس از بازگشت به زمین خواهد دید که زمان او نسبت به ساعت مردمان روی زمین عقب تر می‌باشد.

3- نسبی بودن رم اجسام

"نیوتن" در فیزیک کلاسیک، کمیت حرکت را حاصل ضرب جرم جسم در سرعت آن دانسته است. نیوتن معتقد بود که هر جسمی، جرم ثابتی دارد که به حرکت آن ارتباطی ندارد. جرم در نظر نیوتن عبارت بود از کمیت ماده ای که جسم، آن را در بر می‌گیرد. از دیدگاه نیوتن و پیروان او قابل تصور نبود که جرم به این معنا، بر اساس حرکت جسم، تغییر کند.

نظریه نسبیت ثابت کرد که جرم اجسام متحرک، با جرم اجسام ساکن تفاوت دارد. نظریه نسبیت، جرم جسم را به عنوان کمیت نسبی بر سیاق آنچه در خصوص طول اجسام گفته شد قلمداد می‌کند. بنا بر

این، جرم جسم به تناسب سرعت آن، متفاوت می گردد. البته سرعت مورد نیاز برای ایجاد تغییر محسوس در مقدار جرم، باید در حد محسوس و قابل قیاس با سرعت نور باشد.

از آنجا که ذرات اتمی مانند الکترونها با سرعتی بسیار بالا که به دهها هزار کیلومتر در ثانیه می رسد از مواد پرتو زا خارج می گردد؛ و از آنجا که این سرعت در مقایسه با سرعت نور امری محسوس می باشد؛ آزمایش هایی برای اثبات تاثیر سرعت جسم بر جرم آن صورت گرفته است. دانشمندانی مانند "کاوفمن" و "بوشرر" (Kaufmann and Bucherer) در سال 1901 آزمایشی دقیق برای مقایسه مقدار جرم در حال حرکت با جرم در حال سکون بر روی الکترونها انجام دادند این آزمایشها، صحت نظریه لورنتس و اینشتاین را تایید نمود.

بنا بر این، جرم مادی امری نسبی است که مقدار آن به تناسب ازدیاد سرعت جسم، افزایش می یابد.

4- جرم و انرژی (Mass and Energy)

بر اساس قوانین دینامیکی نیوتن، انرژی عبارت است از: نصف حاصل ضرب جرم در مربع سرعت. اما اینشتاین توانست بر مبنای قانون نسبی بودن جرم، تناسبی مطلق میان جرم و انرژی تبیین کند و معادله معروف خود را ارائه نماید. بر این مبنای، عدد واحدهای انرژی جسم، همواره با عدد واحدهای جرم آن ضرب در عددی ثابت که مربع سرعت نور است، مساوی می باشد. به همین دلیل، اینشتاین معتقد بود که انرژی و جرم، دو مقیاس برای یک شیء واحد می باشند.

جسمی که جرم آن یک گرم باشد، نیرویی نهفته در حد 25 میلیون کیلو وات - ساعت را در درون خود دارد. قانون تناسب میان جرم و انرژی، زیر بنای برنامه ساخت بمب اتمی در آمریکا در زمان جنگ جهانی دوم بود.

نتایج فلسفی نظریه "نسبیت"

1- ابطال قانون بقاء ماده

دانش قرن نوزدهم چنین تصور می کرد که جهان از ماده ای با مقدار ثابت تشکیل گردیده و ازلی و ابدی می باشد. دانشمند معروف فرانسوی "لاووازیه" قانون بقاء ماده (Conservation of Matter) را ارائه داد که بر مبنای آن، ماده آفریده نمی شود و نابود نمی گردد. ماده می تواند از حالتی به حالت دیگری دگرگون شود و این دگرگونی یا به صورت تحولی طبیعی و ساده است و یا تحولی شیمیایی. و در هر دو نوع دگرگونی یادشده مقدار ماده یا جرم آن ثابت است و کم و زیاد نمی شود. بر اساس قانون بقاء ماده و بقاء انرژی، جهان از ماده و انرژی تشکیل شده است و همیشه باقی خواهد ماند و تنها از حالتی به حالت دیگر دگرگون می شود.

اما نظریه نسبیت خاص، اثبات کرد که حتی جرم مادی امری نسبی است و مقدار آن به سرعت جسم بستگی دارد. این نظریه، ثابت بودن ماده را نفی کرد و ازلیت ماده را ابطال نمود.

2- تئوری انفجار بزرگ (Big Bang)

نظریه نسبیت، زمینه را برای اثبات تئوری انفجار بزرگ فراهم ساخت. زیرا در پرتو حل معادلات این نظریه روشن گردید که جهان در حال سکون نیست و از این رهگذر به صورت علمی ثابت شد که جهان دارای آغاز و نقطه شروع است و زمان نیز، آغازی دارد. به این ترتیب معلوم می گردد که جهان جسمانی، عمر معین دارد و محاسبه آن ممکن است.

در سال 1927 میلادی، فیزیکدان بلژیکی به نام "Georgs Lemaitre" زیرساخت تئوری انفجار بزرگ را فراهم نمود و اعلام کرد: بنا بر نظریه نسبیت، جهان دارای نقطه آغاز است. با مطالعه بر روی پدیده هایی

مانند Red Shift ، تئوری مذکور مورد پذیرش بسیاری از دانشمندان قرار گرفت؛ و با کشف تشعشعات (Background Radiation) در اعماق فضا توسط دو دانشمند به نام Arno Penzias و Robert Wilson و همچنین در پرتو پژوهش های هابل، نظریه انفجار بزرگ به تایید رسید.

بر اساس این نظریه، جهان در زمان 10 به توان منفی 43 با انفجاری عظیم به وجود آمده است و دارای نقطه شروع معین و مشخصی می باشد.

3- تداوم گسترش جهان جسمانی و تعیین عمر آن

با حل معادلات نسبیت اینشتاین توسط دانشمند فیزیک و ریاضیدان روسی "الکساندر فریدمن" در سال 1922 میلادی، از دیدگاه علم ریاضیات ثابت شد که جهان در حال گسترش می باشد. پس از آنکه دانشمندان در سال 1923 مطالعات خود را در خصوص خطوط طیف نورانی کهکشانی ها متمرکز ساختند، به این نتیجه رسیدند که کهکشان ها همچنان در حال دور شدن از یکدیگر هستند. بدین صورت، نظریه نسبیت اینشتاین مبنی بر گسترش مستمر جهان از راه مشاهده و رصد کائنات نیز به اثبات رسید. این امر نشان می دهد که جهان از یک نقطه آغازین شروع شده و توسعه یافته و هنوز در حال گسترش بیشتر می باشد و نمی تواند ازلی باشد.

4- شکست فلسفه مادی (ماتریالیسم)

نظریه نسبیت خاص، موجب شکست مکاتب مادی گردید. زیرا بنای فلسفه ماتریالیسم بر اساس ثبات و صیانت ماده و ازلی بودن آن و انحصار همه هستی در جهان مادی قرار داده شده است.

با اثبات شدن نظریه نسبیت، معلوم گردید که اولاً ماده، امری ثابت و مطلق نیست، بلکه حتی جرم و اندازه آن نسبی می باشند. علاوه بر این، جهان نیز ازلی نیست، بلکه امری مخلوق و مسبوق به عدم است و نقطه آغاز آفرینش آن از هنگام وقوع انفجار بزرگ می باشد. روشن است

که با اثبات علمی این حقائق، زیربنای فلسفه ماتریالیسم که ثبات ماده و ازلیت آن است، فرو می پاشد و بنیان اساسی آن سقوط می کند.

گفتار 6

طرح تصرف "هارتلند"

نگاهی گذرا به طرح‌های استراتژیک جهان غرب از یکصد سال گذشته تا کنون در قبال سرزمینی که کشور ما را نیز احاطه کرده است، ملت ایران را در برابر مسئولیتی بزرگ و تاریخی قرار می‌دهد. در این نوشتار، با اشاره به طرح‌های مذکور از طرح "تصرف هارتلند" تا طرح "تجزیه ایران"، روشن می‌گردد که حالت هجومی قدرتهای غربی نسبت به منطقه و کشور ما در عصر حاضر، امری مقطعی و خلق الساعه نبوده، بلکه بر مبنای استراتژیهای پیچیده و حساب شده استوار گردیده است.

"سر مکیندر" جغرافیدان بریتانیایی در سال 1904 میلادی، نظریه تصرف "قلب جهان" (Heart Land) را مطرح کرد. دیدگاه های وی در کتابهای "محور جغرافیایی تاریخ" و "حقیقت و آرمانهای دمکراتیک" تبیین گردیده است. او سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را "جزیره جهانی" (World Island) نامگذاری کرد و محور مرکزی این جزیره جهانی را به عنوان "هارتلند" (قلب جهان) نامید. از دیدگاه این جغرافیدان، "هارتلند" عبارت است از منطقه گسترده ای که از شرق به سیبری غربی؛ و از غرب به رودخانه "ولگا" در روسیه؛ و از شمال به اقیانوس منجمد شمالی؛ و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا و ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می‌گردد. "سر مکیندر" پس از چندی، دامنه غربی "هارتلند" را تا حدود کشورهای اروپای شرقی توسعه داد. بر این اساس، "قلب جهان" منطقه وسیعی است که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای میانه و بخش مهمی از روسیه می‌شود و دریای خزر در میان آن جای دارد.

وی در سال 1919 اعلام داشت: "هر قدرتی که بر اروپای شرقی دست یابد، بر "هارتلند" تسلط می یابد، و هرکس بر هارتلند (قلب زمین) تسلط یابد، بر "جزیره جهانی" حاکم خواهد شد؛ و هرکس بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای همه جهان خواهد بود".

طرح "تصرف هارتلند" در یکصد سال گذشته مدّ نظر استراتژیستهای کشورهای غربی و قدرتهای بزرگ در مغرب زمین بوده است. پس از تولّد سه ایدئولوژی از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان با الهام از طرح "هارتلند" برای تصرف "قلب زمین" خیز برداشته اند و دو بلوک اول و دوم در تأمین کامل هدف یاد شده ناکام گردیده اند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تصرف کامل آن برآمده است. و اینک توضیح مطلب:

در جریان جنگ جهانی، ارتش مغرور نازی به رهبری هیتلر که نمایندگی "ناسیونالیسم" را بر عهده داشت، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به منظور تصرف "قلب جهان" به روسیه لشکر کشی کرد ولی با مقاومت حریفان قدرتمندش، طعم تلخ شکست را چشید و بدینسان، ارتش آلمان در سال 1946 با تحمل ناکامی از آن سرزمین باز گشت و سقوط هولناک ایدئولوژی "ناسیونالیسم" و حکومت هیتلر را به تماشا نشست.

در سال 1979 ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی که نمایندگی "سوسیالیسم" را بر عهده داشت، به منظور تکمیل و توسعه تسلط خود بر "هارتلند" به افغانستان که در این حوزه قرار دارد و دارای ارزش خاص استراتژیک است لشکر کشی نمود؛ ولی با مقاومت حریف همزاد خویش یعنی جهان غرب که نمایندگی "لیبرالیسم" را بر عهده داشت با همکاری "کمربند سبز اسلامی" زمین گیر شد و در فاصله سالهای 1988 و 1989 مجبور به عقب نشینی از افغانستان شد. اتحاد جماهیر شوروی دو سال پس از این حادثه، در سال 1991 سقوط کرد و امپراطوری "سوسیالیسم" متلاشی گردید.

اینک بخشی از جهان غرب به عنوان مظهرایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" یگه تاز میدان شده و در پناه قدرت و ثروت هنگفت خود و پس از شکست دادن دو حریف همزاد خویش، در صدد برآمده است تا سیطره خود را بر "هارتلند" به عنوان کلید فتح جهان، به کمال برساند.

طرح تجزیه ایران

در پرتو آنچه گذشت، راز طمع ورزیدن تنها بلوک بازمانده از سه حوزه ایدئولوژیک غرب نسبت به کشور بزرگ ایران به خوبی روشن می گردد. این سرزمین پهناور علاوه بر اینکه بخش مهمی از "قلب جهان" را تشکیل می دهد، دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که بر طمعکاری قدرتهای سرمست در عصر حاضر افزوده است. بر مبنای یک نظر کارشناسی، کشور ایران با شش حوزه ژئوپولیتیکی به شرح ذیل ارتباطی تنگاتنگ دارد:

- ۱- حوزه قفقاز و آناتولی (ایران، ارمنستان، گرجستان و روسیه) ۲-
- حوزه دریای خزر (ایران، ترکمنستان، قزاقستان، روسیه و آذربایجان)
- ۳- حوزه فلات ایران (ایران، پاکستان و افغانستان) ۴-
- حوزه آسیای مرکزی (ایران، ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) ۵-
- حوزه دریای عمان و اقیانوس هند (ایران، پاکستان، هند، عمان و امارات متحده عربی) ۶-
- حوزه خلیج فارس (ایران، عراق، کویت، عربستان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان).

با توجه به نقش کلیدی ایران در امر سیطره بر "قلب جهان"، چشم طمع داشتن قدرتهای بزرگ به این سرزمین زرخیز امری آشکار است. اما آنچه بر نگرانی صاحب نظران افزوده است، دیدگاه جدیدی است که قدرتهای مذکور برای عملیاتی کردن طرح تسلط بر "قلب جهان" از طریق "تجزیه ایران" اتخاذ کرده اند. در اینجا به عنوان مثال، سه نمونه از گزارشاتی را که از طریق رسانه ها منتشر گردیده از نظر شما می گذرانیم:

الف - در سند اول که در انگلستان به تاریخ 24 فوریه 2006 پیرامون گزارش روزنامه فایننشال تایمز منتشر گردیده با اشاره به پژوهشهای بخشی از نیروهای غربی چین می خوانیم:

"این تحقیقات با افزایش نا آرامی های قومی و مذهبی در عراق همزمان است و به نوشته این روزنامه، هدف از این تحقیق، بررسی نقش اختلافات قومی در تجزیه احتمالی ایران است.

فایننشال تایمز با اشاره به قوی بودن هویت ملی در ایران می گوید، "روابط قومی در این کشور به خاطر تنوع قومیت ها و زبان های مختلف پیچیده تر از عراق است".

ب - در گزارش دوم، ضمن بیان دیدگاه "میشل شوسودفسکی" مدیر مرکز تحقیقات جهانی سازی و استاد اقتصاد در دانشگاه اتاوا در کانادا چنین می خوانیم:

" ... اما چرا مسوولان ایرانی ظرفیت توسعه اقتصادی آمریکا را در قالب توسعه نظامی گری به خوبی مورد شناسایی قرار نداده اند و وارد معرکه ای شده اند که نتیجه آن به شرح زیر است:

1. رشد مجتمع های نظامی و صنعتی آمریکا در قالب توسعه نوین اقتصادی.
2. آزمایش سلاح های جدید در مضاف با ایران.
3. تسلط بر اقتصاد خاور میانه و اقتصاد کشورهای آسیای شرقی و تسلط بر انرژی آسیای میانه و خلیج فارس.
4. فرا رفتن وضعیت ایران از اپوزیسیون قانونی داخلی و فراهم شدن ایفای نقش برای اپوزیسیون بر انداز خارجی.
5. فعال شدن محوریت تجزیه طلبی با محوریت قومی، عقیدتی.

ج - در گزارشی دیگر چنین آمده است:

"در تیر ماه سال 1383 کنفرانسی تحت عنوان "ایران، زمان روی آوردن به نگرشی تازه" توسط شورای سیاست خارجی ایالات متحده در واشنگتن و با حضور بیش از ۳۰۰ نفر از نظریه پردازان و استادان برجسته علوم سیاسی برگزار شد. در این کنفرانس قرائت گزارش شورای روابط خارجی در مورد نحوه مواجهه با ایران به عنوان مهمترین بخش کنفرانس مورد توجه محافل سیاسی و رسانه های بین المللی قرار گرفت. گزارشی که با مدیریت و نظارت «برژنیسکی» و «رابرت گیتس» تهیه شده بود.

در این کنفرانس، ویژگیهای منحصر به فرد ایران در منطقه بیان گردیده و به منابع سرشار نفت و گاز آن به شرح ذیل اشاره شده است: مواهب عظیم طبیعی ایران که تقریباً ۱۱ درصد ذخایر نفتی جهان را در خود جای داده و دومین منبع بزرگ گاز جهانی است ایران را به بازیگری با نقش غیر قابل انکار در عرصه اقتصاد جهان تبدیل کرده است.

تهیه کنندگان این گزارش در نتیجه گیری مباحث ارایه شده در این گزارش یادآور می شوند: ما در برابر ایران دو راه بیشتر در پیش روی نداریم: ۱- تغییر حکومت با جنگ سخت ۲- راهبرد جنگ نرم همراه با تعامل درگیری تماس محتاطانه و گزینشی و اتخاذ سیاست تشویق و تهدید راهبردی که اصول آن در طرح فروپاشی شوروی تعریف و تجربه شده است که برخی از آن محورها توسط «زوگانف» رئیس مجلس روسیه «سرگنی بابورین» معاون رئیس مجلس «تیخونف» نماینده دوما «ایلوخین» رئیس کمیسیون امنیت مجلس روسیه و «یاکوفلف» دستیار ویژه و مشاور ارشد گورباچف بیان گردیده است که به مناسبت موضوع بحث، به برخی از این موارد اشاره می نمایم:

- ۱- سازماندهی يك ستون پنجم در سطح مقام های بلند پایه شوروی
- ۲- ایجاد چتر حمایتی قوی برای حمایت از عوامل مذکور
- ۳- دمیدن در تنور اختلافات داخلی و بروز جنگ قدرت میان گورباچف و یلتسین
- ۴- دیکته کردن تجزیه طلبی و استقلال جمهوری های بالتیک
- ۵- تحريك اقوام و مذاهب و اشاعه تجزیه طلبی ... "

رسالت تاریخی ایرانیان

اینک پس از آشکار شدن عمق اهداف قدرتهای بزرگ جهانی در قبال کشور ما که چونان دژی استوار در یکی از حیاتی ترین مناطق "قلب جهان" قرار دارد، رسالت تاریخی ملت بزرگ ایران در حفظ وحدت کلمه به خوبی روشن می گردد.

از سویی دیگر وظیفه مسئولان کشور در توزیع عادلانه ثروت و رسیدگی کامل به مشکلات فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی اقوام ایرانی و اقلیت های مذهبی، سنگین تر می شود.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه اینست که این هنر یک حکومت نیست که قدرتهای بزرگ جهان را برعلیه کشور خود متحد کند. شرایط کنونی، انسان را به یاد ذکاوت پیامبر بزرگ اسلام (ص) می اندازد که در شرایطی مشابه، قرارداد صلح حدیبیه را زمینه ساز فتح باشکوه مکه قرار داد.

سخن دیگر اینکه قدرتهایی که خواستار تجزیه ایران هستند باید بدانند این کشور سرافراز در طول تاریخ هزاران ساله خود، در برابر طوفان هجوم اسکندرها، چنگیزها و برخی از سلاطین تازی هرگز محو نگردیده و نخواهد گشت و پیمان برادری اقوام ایرانی به خواست خداوند، جاودانه خواهد ماند.

گفتار 7

عواقب جنگ در منطقه

اوج گیری تهدیدها در منطقه ، موجب ابراز نگرانی جمعی از تحلیلگران نسبت به احتمال بروز جنگی فراگیر که فاجعه ای بزرگ را به دنبال خواهد داشت گردیده است. در این نوشتار ، دیدگاه برخی از صاحب نظران مغرب زمین را پیرامون عواقب جنگ مذکور، از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:

عواقب جنگ برای آمریکا

از مجموع سخنان تحلیلگران اروپایی و آمریکایی چنین استنباط می شود که آنان از وحدت ایرانیان و مسلمانان جهان در برابر آمریکا در صورت بروز نبرد مذکور، به شدت نگرانند. به عنوان مثال، پروفیسور "فرانسیس فوکو یاما" استراتژیست و نویسنده کتاب معروف "پایان تاریخ" در مصاحبه با هفته نامه "اشترن" چنین می گوید:

"هر حمله به ایران، تنها وضعیت را بد تر خواهد کرد. سقوط هر بمبی بر روی تاسیسات هسته ای ایران، تمام مردم آن کشور را درکنار حکومت ایران قرار می دهد.

ما از عهده یک تهاجم بزرگ مانند آنچه در عراق صورت گرفت برنمی آئیم".

این تحلیلگر مشهور، با بیان "لنینیستی" شدن حکومت ایالات متحده، چنین می گوید:

"پیامد این امر، آمریکا ستیزی عمیق در سراسر جهان است".
کاردینال "ریناتو مارتینو" رئیس شورای عدل و صلح در واتیکان در این زمینه چنین می گوید:

"خدا نکند، اما اگر تاسیسات هسته ای ایران بمباران شود، هیچگونه انقلابی در ایران به وقوع نخواهد پیوست. اعمال زور در برابر این کشور، موجب اتحاد بیشتر مردم ایران می گردد. بیش از 65 درصد مردم این کشور را جوانان تشکیل می دهند. با ملاحظه احساسات وطن دوستانه ایرانیان که بسیار زیاد است، استنباط می گردد که ایرانیان به یک قدرت عظیم تبدیل خواهند شد".

نامبرده با بیان اینکه "حمله به ایران، حمله به اسرائیل خواهد بود" چنین می افزاید:

"نه تنها کشورهای خلیج فارس و ترکیه، بلکه کل سرزمین اسرائیل نیز در قلمرو برد موشکهای "شهاب 4" قرار دارند".

"جوزف سیرینسیونه" مدیر برنامه منع گسترش تسلیحات هسته ای چنین می گوید:

"اگر آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کنند، یا حتی حمله محدودی به تاسیساتی مانند اصفهان انجام دهند، این کار مردم ایران را به خشم خواهد آورد و سراسرجهان اسلام را خشمگین خواهد کرد".

"رابرت هانتز" سفیر پیشین آمریکا در پیمان آتلانتیک شمالی "ناتو"، ضمن حساس و بحرانی خواندن وضعیت فعلی می گوید:

"آنچه من را بیش از هرچیز نگران می کند این است که ایران و غرب، بخصوص آمریکا در مسیری حرکت می کنند که گام به گام به جنگ نزدیکتر می شوند".

از مجموعه سخنان تحلیلگرانی که نمونه ای از آن را ملاحظه فرمودید به خوبی روشن می گردد که نامبردگان می دانند با آغاز حمله به ایران، آتشی فراگیر در منطقه وسیعی از جهان شعله ور خواهد شد که زبانه های آن بسیاری از کشورها را در بر می گیرد و سلسله ای از عملیات مهیب جنگی را به صورت کنش و واکنش متقابل در پی خواهد داشت و سر انجام به یک آشوب بزرگ جهانی منتهی می شود.

دلیل امر این است که این سیاستمداران می دانند با شروع تهاجم مذکور، نیروهای ایرانی با همکاری مردم شجاع این کشور دست به مقاومتی سرسختانه خواهند زد و با دلاوری کم نظیری که در جنگ هشت ساله ایران و عراق مشاهده شد و در پرتو ایمان رزمندگان، کشتی جنگی آمریکا را به گل خواهند نشاند. تاریخ چندین هزار ساله ایران نشان می دهد که این ملت بزرگ، در برابر تهاجم بیگانگان، اختلافات داخلی خود را کنار می گذارد و با ایمانی نیرومند و حس وطن دوستی بارزی که در این مردم وجود دارد، اشغالگران را با خفت و خواری از میهن خود می راند. حرکت طوفنده کاوه ها، یعقوب لیث ها، سرداران و امثال آنان، شاهی بر این مدعا می باشد.

از سوی دیگر تاریخ گذشته آمریکا نشان می دهد که سردمداران این کشور در هنگامی که نیروهایشان به بن بست برسند و از همه جهات مستأصل گردند، از هیچ اقدام غیر متعارفی ابا نمی کنند. آنچه امروز در عراق می گذرد و نیز بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی در سال 1945 میلادی به دستور "ترومن" رئیس جمهور وقت آمریکا شاهی بر این امر است.

این گروه از تحلیلگران غربی که برخی از آنان را نام بردیم، با توجه به واقعیات تاریخی دو کشور، به این امر می اندیشند که در صورت تحقق تهدیدها و انجام سلسله اقدامات تند یاد شده، علاوه بر ملت شجاع ایران، بیش از یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان به خشم آمده و همراه با صدها میلیون از مخالفان جنگ در سطح جهان، طوفانی سهمگین بر علیه آمریکا برپا خواهند ساخت و امپراطوری ایالات متحده را در سراشیبی سقوط خواهند افکند. آنان می دانند که تهاجم اتحاد جماهیر شوروی سابق به افغانستان در سال 1979 میلادی، باری سنگین بر آن ابرقدرت تحمیل کرد که منظومه منسجم ارتش سرخ را در هم فرو ریخت و زمینه سقوط اتحاد شوروی را در سال 1991 فراهم ساخت؛ و بر همین اساس، چنین می اندیشند که تهاجم آمریکا به ایران در برهه کنونی، زمینه ساز سقوط هولناک امپراطوری آمریکا خواهد شد.

به همین دلیل، "برژینسکی" مشاور امنیت ملی آمریکا در دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر می گوید:

"جنگ احتمالی با ایران را پایانی برای نقش فعلی آمریکا در جهان می بینم. این جنگ 20 تا 30 سال به طول خواهد انجامید. در این صورت، جهان ما را شماتت خواهد کرد و جایگاهمان را در جهان از دست خواهیم داد".

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که مگر مصادر تصمیم گیری در آمریکا نسبت به این عواقب خطرناک برای آن کشور آگاهی ندارند که اینگونه در تنور جنگ می دمند؟

این سؤال اساسی را خبرنگار هفته نامه "اشترن" از استراتژیست آمریکایی "فرانسیس فوکویاما" بدین گونه مطرح کرد: "و رئیس جمهور "بوش" بر این امر واقف نیست؟".

فوکویاما در جواب این پرسش می گوید: "خوب، او قطعاً نمونه آدم فکوری نیست. من آشنایانی دارم که موظف بودند به رئیس جمهور در باره مأموریت خود در افغانستان و عراق گزارش دهند. آنها گفتند: او در تمام مدت حرف زد و هیچ سؤالی نکرد!!".

عواقب جنگ برای ایران

پیشبینی پیامدهای این تهاجم برای کشور ایران، در گرو ارزیابی حجم حمله و نوع جنگ افزارهای طرف مقابل می باشد. برخی از تحلیلگران غربی تا آنجا پیش رفته اند که حمله ای با سلاح های غیر متعارف را بر علیه تأسیسات هسته ای ایران پیشبینی کرده اند.

"استفان.ام. اوسبرن" به عنوان کارشناس مسائل هسته ای چنین می گوید:

"آخرین اطلاعاتی که من از دنباله روان بوش دریافت کرده ام این است که وی استفاده از بمب های سنگر کوب "بونکر بوستر" را برای یک

حمله پیشگیرانه بر علیه ایران تقاضا نموده و اجازه استفاده از آن را نیز گرفته است".

بونکر بوستر، نام یک سلاح هسته ای با قدرت تخریبی بالاست که برای منهدم کردن پایگاه های زیر زمینی در نظر گرفته شده است. نویسنده مذکور می افزاید:

"انفجار <کستل براوو> که در سال 1945 به صورت یک انفجار سطحی 15 مگا تنی در یکی از جزایر مارشال در آمریکا آزمایش شد، چاله ای به قطر 1500 متر و عمق 120 متر در صخره های مرجانی ایجاد کرد، آن جزیره را نابود ساخت و بیش از سیزده میلیارد فوت مکعب از مرجان ها و صخره ها و آبهای آن ناحیه را تبخیر کرد و همراه با توده ابری حاوی رادیو اکتیو به جو فرستاد...

به همین خاطر، آتش کردن "بونکر بوستر" (سنگر کوب) های بوش، میلیونها تن از خاک، آب و صخره را تبخیر و این توده رادیو اکتیو را همراه با باد، برای کشتار و یا بیماری انسانها خواهد فرستاد".

برخی از مسئولان، احتمال چنین تهاجم اتمی یا اشغال ایران را منتفی دانسته اند و سعی کرده اند از نگرانیهای موجود در این زمینه بکاهند. واقعیت این است که حتی اگر نبرد مذکور به بمباران نیروگاه های هسته ای و مراکز اتمی ایران هم محدود گردد و تنها با سلاح های نیرومند متعارف انجام شود، در عین حال موجب انتشار مواد رادیو اکتیو در سطح منطقه خواهد گشت و خساراتی جبران ناپذیر به بار خواهد آورد.

"اوسیرن" در ادامه تحلیل خود ضربه زدن به تأسیسات اتمی ایران را با حادثه "چرنوبیل" در سال 1986 میلادی مقایسه می کند و چنین می گوید:

"بر اساس برآوردها، "چرنوبیل" و اطراف آن بین 300 تا 600 سال، غیر قابل سکونت است. گرد و غبار هسته ای چرنوبیل، مواد غذایی و حتی چهار پایان را در سراسر اروپا و اسکاندیناوی به مدت طولانی آلوده کرده و تشعشعات آن هنوز هم در زمین وجود دارد".

آنچه بیان شد، گوشه ای از عواقب جنگ است که در صورت وقوع آن، دامن آمریکا و ایران را می گیرد.

عواقب جنگ برای منطقه و جهان

روشن است که علاوه بر موارد یاد شده، پیامدهای دیگری چون بحران شدید انرژی، گسترش نا امنی در منطقه، تلفات بالای نیروی انسانی و آلودگیهای گسترده محیط زیست، بخش بزرگی از جهان را برای مدتی نامعلوم به کام تباهی فرو خواهد برد.

از آنجا که استراتژیست های معروف آمریکا مانند "ساموئل هانتینگتون" و "فرانک گافنی" و هم پالکی های آنان از قبل اعلام کرده اند که پس از ایران و تمدن اسلامی، باید آمریکا و جهان غرب با تمدن کنفوسیوس یعنی چین و همچنین کشور روسیه نیز تسویه حساب کنند، و از سوی دیگر، تلاش آمریکا برای تسلط بر سرزمین ایران و به تبع آن منابع نفت و گاز در سراسر منطقه به معنای ناکام ساختن آن دو قدرت جهانی دیگر می باشد، از این رو، جبهه گیری نظامی چین و روسیه در برابر زیاده طلبی های ایالات متحده قابل پیشبینی می باشد.

به همین دلیل، پرفسور "نوام چامسکی" (استاد زبانشناس در انستیتون فناوری در آمریکا) در مصاحبه با "بی بی سی" می گوید: "بزرگترین خطر سال 2006 که موجودیت بشر را تهدید می کند و متأسفانه کسی آن را جدی نگرفته و مورد بررسی قرار نمی دهد، احتمال بروز یک جنگ هسته ای است. فردی چون "روبرت مک نامارا" مقاله ای با عنوان "قیامت آغاز شد" نوشته و منتشر کرده است. استراتژی های جدید ارتش آمریکا و محافظه کارترین نشریات آمریکا از افزایش خطر فلاکت حکایت می کند. رویکرد تازه ای که در نیروهای مسلح آمریکا دیده می شود، دلیل تند تر شدن این مباحثات هستند. افزایش بزرگی در ظرفیت تسلیحاتی این نیروها با اهداف تهاجمی انجام شده است... روسیه نیز پس از روی کار آمدن "بوش" توانایی

هسته ای خود را به میزان زیادی افزایش داده است. چین هم دست به همین اقدام زده است".

نصیحتی از نادر شاه افشار

در اینجا به یاد سخنی از یک سردار قدرتمند جنگ یعنی نادر شاه افشار می افتیم که در زمان خود، یکی از ژنرال های دارای نبوغ نظامی محسوب می گردیده است.

وی در اواخر عمر خویش که تجارب گرانبهایی را در طول دوران جنگ و صلح اندوخته بود، سخنانی را خطاب به فرزندش (رضا قلی میرزا) بیان داشته است که نقل آن خالی از لطف نیست. نادرپس از آن که فرزندش را به نیابت سلطنت ایران منصوب نمود، به او چنین گفت:

" هرگاه خدای ناکرده قوای ترکستان و عثمانی و اروپا به سوی ایران روی آورند، باید با پیران و ریش سفیدان و سران طوائف و قبائل مختلف در باره طرز جنگ با آنها مشورت کنی، ولی مواظب باش مرتکب این نادانی نگردی که تا حل موضوع و اختلافی به وسیله صلح میسر باشد، دست به اسلحه بری...

از اسراف و تبذیر برحذر باش ؛ لکن هرگاه حادثه ای برای کشور روی داد ، به منظور دفع آن در استفاده از خزانه و تشویق سربازان، تردیدی به خود راه نده". (از کتاب "نادر شاه" ، نوشته: "لکه هارت")

نکته جالبی که در این نصیحت مشفقانه زهفته است این است که نامبرده به عنوان فردی جنگجو و کشور گشا که بخش عمده عمر خود را در حال جنگ با قدرتهای بزرگ و کوچک آن زمان سپری نموده و عواقب نبردهای بزرگ را لمس کرده است، در اواخر عمر خود به این نتیجه رسیده است که تا راه حل صلح آمیز ممکن باشد، نباید به استقبال جنگ با قدرتهای دیگر رفت؛ اما اگر جنگی بر کشور تحمیل شود، باید با مشورت صاحب نظران و بزرگان، با تمام وجود و امکانات به مقاومت برخاست.

رسالت بزرگی که بر عهده تحلیلگران قرار دارد این است که پیش از وقوع هر نبرد احتمالی، نتایج و عواقب آن را ارزیابی کنند و صحنه های پس از جنگ را برای مراجع تصمیم گیرنده ترسیم نمایند تا پیش از آنکه دست به اسلحه ببرند، پیرامون نتیجه نهایی تصمیم خود بیندیشند و تا راه حل مسالمت آمیز وجود داشته باشد، به تهدید و اسلحه متوسل نگردند.

گفتار 8

معمای رؤیت هلال ، معضل مسلمانان و راه حل آن

یکی از گرفتاریهای مسلمانان در سراسر جهان و بخصوص در کشورهای غربی، بلاتکلیفی آنان در خصوص تعیین عید فطر و عید قربان است. مسلمانانی که در کمپانیها و یا ادارات دولتی کار می کنند باید چند روز پیش از عید، از مدیران خود مرخصی بگیرند تا در نماز و مراسم با شکوه این دو عید بزرگ اسلامی شرکت کنند؛ اما نمی دانند چه روزی را بیان کنند. همچنین والدین دانش آموزان و دانشجویان که حضور فرزندان خود را در مراسم عید فطر و عید قربان برای حفظ هویت و آشنایی آنان با فرهنگ اسلامی ضروری می دانند، باید قبلا از مدیران مدارس و دبیرستانها و دانشگاه های آنان اجازه بگیرند، ولی نمی توانند به مدیر مربوطه بگویند فرزند ما مثلا روز سه شنبه به مدرسه نمی آید یا روز چهارشنبه؟. مدیران کمپانیها و ادارات و مدارس مذکور که در برابر بلاتکلیفی مسلمانان شگفت زده می شوند گاهی از آنان می پرسند: آیا فقهای اسلام پس از گذشت هزار و چهارصد سال نتوانسته اند این مشکل شما را حل کنند؟

هنگامی این مصائب و گرفتاریها دو چندان می شود که در اعلام روز عید فطر یا قربان، میان فقهاء اسلام اختلاف نظر باشد. یکی مثلا روز شنبه و دیگری روز یکشنبه را به عنوان عید اعلام کند. جمعی از مسلمانان در روز اول در یک مرکز اسلامی در نماز عید شرکت می کنند و جمع دیگری در روز دوم در همان محل اجتماع می کنند و نماز عید را به جا می آورند.

این بود گوشه ای از عوارض ناشی از بلاتکلیفی در امر رؤیت هلال و اعلام روز عید که نه تنها موجب بروز مشکلاتی برای مسلمانان است ، بلکه گاهی مایه وهن علم شریف فقاقت نیز می گردد.

تا چندی پیش فقهای ما نوعاً رؤیت هلال را تنها با چشم غیر مسلح و بدون ابزارهای امروزی معتبر می دانستند. برخی از فقها اخیراً رؤیت هلال را با چشم مسلح نیز معتبر دانسته اند. بعضی از آنان نیز اثبات اول ماه را در پرتو محاسبات فلکی ممکن دانسته و از پیش بر اساس آن محاسبات، حکم به اثبات اول ماه داده اند.

در این نوشتار می کوشیم تا ضمن بیان هر سه مقوله، طرحی را برای حل مشکل ارائه دهیم.

رؤیت هلال با چشم طبیعی و با چشم مسلح

در طول زمانهای پیشین به دلیل فقدان ابزارهای امروزی برای مشاهده اشیاء دور، عموم مردم، رؤیت هلال را با چشم غیرمسلح، دلیلی طبیعی و مناسب برای اثبات اول ماه می دانستند. اما از اوائل دهه شست میلادی تا کنون، دانشمندان در کارایی، دقت و صحت مشاهده هلال با چشم غیر مسلح و بدون ابزارهای امروزی شک و تردید دارند. دلیل تردید آنان، بروز پدیده هایی تازه است که موجب ناکارایی دید بصری بدون ابزار گردیده است. برخی از عوامل مذکور بدین شرح می باشند:

الف- وجود تعداد بسیار زیادی از ماهواره ها و سفینه های فضایی در جوّ که به صورت دائم در جهات گوناگون به دور زمین می گردند و پس از غروب خورشید، نور آن را شبیه هلال، منعکس می کنند. برای دانشمندان ثابت شده است که بسیاری از مدعیان رؤیت هلال در برخی از کشورهای اسلامی، دچار اشتباه شده اند، زیرا در

زمان مورد ادعای آنان، هنوز هلال بر اساس موازین و محاسبات دقیق فلکی متولد نشده بوده است.

ب- وجود بسیاری از بیماریهای دستگاہ بصری که گاهی برای خود مشاهده کنندگان هم ناشناخته مانده و آنان را دچار خطای بصری می کند. یکی از دانشمندان مسلمان مقیم کانادا، شانزده نوع از این بیماریها را بدین شرح بیان می کند:

1. Colour Blindness

2. Cataract

3. Staphylococci

4. Internal Sties

5. Abscesses

6. Ptosis

7. Conjunctivitis

8. Trachoma

9. Glaucoma

10. Choroid

11. Retinitis

12. Ametropia

13. Diplopia

14. Myopia

15. Hyperopia

16. Astigmatism

بر اساس آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که :

الف- مشاهده هلال با ابزارهای دقیق بصری مانند دوربین و تلسکوپ، از خطای باصره در جهت تشخیص هلال ماه از اشیاء دیگری مانند ماهواره ها و سفینه های فضایی جلوگیری می کند و میزان صحت رؤیت هلال حقیقی را بالا می برد.

ب- برای احراز صحت سخن شاهدانی که مدعی رؤیت هلال شده اند، باید نسبت به سلامت دستگاه بینایی آنان از بیماریهای مذکور، اطمینان حاصل گردد. در صورت تحقق این امر، جایی برای تعارض و تناقض ادعای شاهدان باقی نمی ماند و مراجع تصمیم گیرنده مذهبی نیز، کمتر دچار اختلاف نظر در اعلام روز عید می شوند.

اثبات رؤیت هلال با محاسبات فلکی

در فقه اسلامی به دیدگاه هایی مانند دیدگاه شهید اول (ره) بر می خوریم که می فرماید: "ولا عبرة بالجدول". یعنی: "جدول برای اثبات رؤیت هلال، اعتباری ندارد". در توضیح معنای جدول در این عبارت، استاد بزرگوار علامه آقای حسن زاده آملی آن را به معنای کتب "زیج" دانسته اند که محاسبات آنها بر مبنای حرکات وسطیه کواکب است. از آنجا که برخی از فقهاء گمان برده اند که این عبارات، گویای عدم اعتبار محاسبات فلکی به طور مطلق در اثبات رؤیت هلال است، برای توضیح بطلان این گمان، مراتب ذیل را از نظر شما می گذرانیم:

ماه قمری بر دو قسم است:

1. ماه حقیقی
2. ماه وسطی

ماه قمری حقیقی عبارت است از هلال تا هلال ، و کمترین ایام آن 29 روز و بیشترین ایام آن 30 روز است. و امکان ندارد که بیش از چهار ماه متوالی، هر ماه 30 روز باشد. و امکان ندارد که بیش از سه ماه متوالی، هرماه 29 روز باشد. (برهان علمی این حقیقت را می توانید در زیج بهادری، چاپ اول، صفحه 50 و 51 ملاحظه فرمایید).

اما ماه قمری وسطی را صاحبان زیچ‌ها بر مبنای ضابطه حرکات وسطیه کواکب محاسبه می‌کنند. بنا براین، ماه محرم را که اولین ماه قمری است، 30 روز می‌گیرند و ماه بعد از آن را که ماه صفر است 29 روز در نظر می‌گیرند و همینطور هر ماه فرد را 30 روز و هر ماه زوج را 29 روز در نظر می‌گیرند.

بنا بر این، در کتابهای زیچ، معیارهای ماه حقیقی که از هلال تا هلال است رعایت نمی‌شود؛ بلکه محاسبات آنها بر مبنای ماه وسطی است. از آنجا که معیار در شرع اسلام، ماه حقیقی است که از هلال آغاز می‌شود، نه ماه وسطی که در کتابهای "زیچ" آمده است، بر این اساس، شهید اول می‌فرماید: "جدول (به معنای زیچ) برای اثبات رؤیت هلال (که نشانه اول ماه است)، اعتباری ندارد".

روشن است که محاسبه ماه‌های قمری توسط صاحبان زیچ‌ها بر مبنای حرکت وسطی کواکب، با محاسبات فلکی امروز که بر اساس مشاهدات اجرام فلکی و تحلیل آنها بر مبنای قواعدی بسیار دقیق صورت می‌گیرد، تفاوت بارزی دارد. علم فلک‌شناسی معاصر می‌تواند به خوبی روشن سازد که به صورت قطعی و یقینی، در فلان روز مثلا و فلان ساعت، هلال اول ماه در منطقه یا مناطقی معین از کره زمین پس از غروب آفتاب در بالای افق غربی قابل رؤیت خواهد بود. در صورتی که مبنای محاسبات فلکی معاصر توسط متخصصان واجد شرائط به خوبی در نزد فقهاء توضیح داده شود، مطمئنا موجب تحصیل علم یقینی آنان به قابل رؤیت بود هلال در زمان و مکان مورد نظر خواهد شد. از سوی دیگر می‌دانیم که علم یقینی حاکم، حجت است؛ خواه این علم از طریق مشاهده عینی هلال باشد یا از طریق محاسبات دقیق فلکی بر مبنای دستاوردهای جدید علمی معاصر.

بر اساس آنچه گذشت، اگر کمیته‌ای از متخصصان که بر مبنای فقه اسلامی و علم هیأت و نجوم تسلط دارند تشکیل گردد و نمایندگان مورد اعتماد فقهاء بزرگ و مراجع عظام که با مبنای فقهی و نجومی آشنایی دارند، عضو کمیته مذکور باشند، این

کمیته می تواند با بررسی دقیق محاسبات فلکی تشخیص دهد که هلال اول ماه در چه روزی و در کدام منطقه ای پس از غروب آفتاب، به صورت یقینی قابل رؤیت خواهد بود؛ و بدین وسیله از قبل، می تواند روز عید را اعلام نماید. لا اقل، کمیته مذکور در صورتی که کار به رؤیت عینی هلال بینجامد، می تواند با بکار بردن ابزارهای مناسب بصری، در مناطق مختلف یا حتی در کشورهای دیگر به رصد هلال بپردازد و با توجه به آگاهی آنان به ویژگیها و موقعیتهای مختص به هلال آن ماه، با سرعت بیشتر و دقت بیشتر، رؤیت هلال را اعلام نماید و از بروز تناقض و تعارض در تعیین روز عید جلوگیری نماید. روشن است که اعتبار کمیته مذکور باید در حدی باشد که پس از تشخیص موضوع، موافقت اجماعی مراجع عظام را به دنبال داشته باشد.

معنای "رؤیت" در لغت و اصطلاح

از آنجا که بسیاری از فقهاء اسلام به منظور اثبات توقف ثبوت اول ماه بر مشاهده بصری به این حدیث شریف تمسک جسته اند که می فرماید: "صم للرؤية و افطر للرؤية". یعنی: "با رؤیت روزه بگیر و با رؤیت افطار کن"؛ بنا بر این باید واژه "رؤیت" را از دیدگاه لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار دهیم تا حقیقت روشن گردد. کلمه "رؤیت" در لغت و اصطلاح، دارای معانی متعددی بدین شرح است:

"رأى" یعنی: أدرك، تصور، راقب، فحص، حصل على المعرفة و الخبرة، حقق، فتش، أخذ بعين الاعتبار، لاحظ، نظر بالعقل، شاهد بالعين، اعتقد، راقب، فهم المعنى الحقيقى.

همچنین واژه رؤیت در قرآن مجید و متون اسلامی به معنای ادراک عقلی، مشاهده حسی، ادراک وجدانی، مشاهده در عالم رؤیا و تصور آمده است.

بنا بر این، ادراک یقینی نسبت به قابل مشاهده بودن هلال ماه در تاریخی معین بر مبنای محاسبات دقیق فلکی، یکی از مصادیق "رؤیت" از دیدگاه لغت و اصطلاح شرعی می باشد.

گفتار 9

راز اسلام ستیزی برخی از حکومت‌های اروپایی

انتشار پی در پی و گسترده تصاویر اهانت آمیز نسبت به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام (ص) در روزنامه‌ها و تلویزیون‌های غربی و اظهارات کینه توزانه برخی از رهبران اروپا، پرده از روی توطئه‌ای دیگر برای به چالش کشاندن جامعه بزرگ مسلمانان در جهان برداشت. این تصاویر در مرحله نخست در روزنامه دانمارکی "جیلاندس پستن" و سپس در دو نشریه نروژی و آنگاه در روزنامه "فرانس سوار" در فرانسه منتشر گردید. علیرغم اعتراض مسلمانان، روزنامه‌های دیگری در اروپا مانند روزنامه "لوموند" فرانسوی و برخی از کانال‌های تلویزیونی به تکرار این عمل زبوانه اقدام کردند.

اصرار غیر عادی این رسانه‌ها در انتشار تصاویر یادشده به مدت چهار ماه متوالی و تایید ضمنی مسئولان دولتی کشورهای اروپایی، به خوبی روشن ساخت که اقدام مذکور به صورت برنامه ریزی شده و به منظور بدنام کردن مسلمانان در جهان غرب و تست حساسیت مسلمانان جهان و جلوگیری از پیشرفت سریع اسلام در مغرب زمین صورت می‌گیرد.

از آنجا که برخی از دولت‌های اروپایی در توجیه توهین به پیامبر بزرگ اسلام و جامعه مسلمانان به این حيله متمسک شده‌اند که این حرکتها به خاطر آزادی بیان در مغرب زمین صورت می‌گیرد و دولت‌های مذکور نمی‌توانند دخالتی در ممانعت از این امر داشته باشند، سعی خواهیم کرد در این نوشتار با استناد به قوانین اساسی کشورهای اروپایی، و مقررات پذیرفته شده در مغرب

زمین، به گوشه ای از واقعیت ها اشاره کنیم تا نادرستی ادعای دولتهای مذکور و علت اصلی این حرکت‌های خصمانه روشن گردد.

همه انواع آزادی ، از جمله آزادی بیان بر اساس قوانین اساسی کشورهای اروپایی و آمریکایی و بر مبنای دیگر مقررات مصوب آن کشورها، محدود و مشروط به شروطی مانند عدم سلب حق دیگران و عدم توهین و عدم ایداء دیگران می باشد. به عنوان نمونه به برخی از قوانینی که در جهان غرب وجود دارد اشاره می کنیم:

1 - در کشورهای غربی ، هرگونه توهین و سوء تعبیری نسبت به قوم یهود، به عنوان "Anti Semitism" یعنی ضدیت با قوم سامی (یهودی ستیزی) محکوم می گردد و مجازات دارد. بر مبنای این اصل در جهان غرب، اگر کسی به یهودیان و مقدسات آنها توهین کند، حقوقدانان و افراد با نفوذ یهودی در سراسر جهان وارد عمل می شوند و با استناد به این قانون، فرد یا سازمان اهانت کننده را به محاکمه می کشانند و مقدمات مجازات او را فراهم می سازند.

2 - در دستگاه های ارتباط جمعی مانند برنامه های تلویزیونی آزاد که یکی از مظاهر آزادی بیان در غرب است، هرگونه توهین به مذهب و مقدسات آن ممنوع است و جرم می باشد. به عنوان مثال، در ماده 130 قانون جزا در آئین نامه تحریمهای حقوق جزایی در رابطه با برنامه های کانال آزاد در کشور آلمان چنین می خوانیم:

" کسی که در برنامه خود ، نفرت بر علیه بخشی از مردم و یا بر علیه گروه های ملی، نژادی و مذهبی برانگیزد و یا خشونت بر علیه آنان را تحریک کند و یا کرامت انسانی این گروه ها را بوسیله دشنام و توهین جریحه دار بسازد، طبق ماده 130 قانون جزاء مرتکب جرم می گردد ."

از سویی دیگر، در قوانین اساسی کشورهای غربی به تساوی پیروان همه ادیان و لزوم حفظ کرامت و احترام آنان تصریح شده است. در اینجا برخی از موارد یاد شده را از نظر شما می گذرانیم:

1. نص قانون اساسی ایتالیا (ماده 3) تحت عنوان اصل تساوی ، بدین شرح است:

(1) All citizens have equal social status and are equal before the law, without regard to their sex, race, language, religion, political opinions, and personal or social conditions.

(2) It is the duty of the republic to remove all economic and social obstacles that, by limiting the freedom and equality of citizens, prevent full individual development and the participation of all workers in the political, economic, and social organization of the country".

" (1) همه شهروندان ، از موقعیت اجتماعی مساوی برخوردارند و در برابر قانون مساوی هستند؛ بدون در نظر گرفتن جنس، نژاد، زبان، دین ، دیدگاه سیاسی و شرایط اجتماعی شخصی. (2) این وظیفه جمهوری (دولت) است که همه موانع اقتصادی و اجتماعی که با محدود کردن آزادی و تساوی شهروندان ، مانع پیشرفت فردی و مشارکت همه کارکنان در سازمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور می باشد را برطرف سازد".

2- در قانون اساسی اسپانیا ، اصل چهاردهم چنین می خوانیم:

"Spaniards are equal before the law, without any discrimination for reasons of birth, race, sex, religion, opinion, or any other personal or social condition or circumstance".

" اسپانیایی ها در برابر قانون مساوی هستند، بدون هیچگونه تبعیض بخاطر تولد، نژاد، جنس، مذهب، عقیده، یا هرگونه شرایط دیگر شخصی یا اجتماعی".

3- اصل هشتم از قانون اساسی کشور سوئیس نیز به این امر اشاره دارد :

"All human beings are equal before the law.
Nobody shall suffer discrimination, particularly on grounds of origin, race, sex, age, language, social position, lifestyle, religious, philosophical or political convictions, or because of a corporal or mental disability".

" همه انسانها در برابر قانون مساوی هستند. هیچکس نباید از تبعیض ، بویژه تبعیض بخاطر اصل و نسب، نژاد، جنس، سن، زبان، موقعیت اجتماعی، شیوه زندگی، دین، اعتقاد فلسفی یا سیاسی، یا بخاطر ناتوانی جسمی یا ذهنی؛ رنج ببرد".

4. در بند سوم از سومین اصل قانون اساسی آلمان چنین می خوانیم:

"Niemand darf wegen seines Geschlechtes, seiner Abstammung, seiner Rasse, seiner Sprache, seiner Heimat und Herkunft, seines glaubens, seiner Religiösen oder politischen Anschauungen benachteiligt oder bevorzugt werden".

" هیچکس نباید بخاطر جنس، نسب، نژاد، زبان، زادگاه و اصلیت، عقیده، دیدگاه دینی و سیاسی ؛ مورد تبعیض یا امتیازی قرار گیرد".

5. اصل پانزدهم از قانون اساسی کانادا ، چنین اذعان می دارد:
" Every individual is equal before and under the law and has the right to the equal protection and equal benefit of the law without discrimination and, in particular, without discrimination based on race, national or ethnic origin, colour, religion, sex, age or mental or physical disability".

" هر فردی در برابر و تحت امر قانون، از حقوق مساوی برخوردار خواهد بود و دارای حق حمایت و منفعت متساوی از قانون می باشد؛ بدون تبعیض، بویژه بدون تبعیض بخاطر نژاد، اصالت ملی و قومی، رنگ، دین ، جنس، سن، یا ناتوانی روحی یا جسمی".

6- ماده دهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه چنین اذعان می دارد:

"No one may be disturbed on account of his opinions, even religious ones, as long as the manifestation of such opinions does not interfere with the established Law and Order".

" هیچکس نباید به خاطر دیدگاهش حتی عقاید مذهبی مورد آزار قرار گیرد، مادام که اظهار چنین اعتقادی با قانون و نظم ، تعارض نداشته باشد".

7- در قانون اساسی دانمارک نیز چنین می خوانیم:

Section 77 [Freedom of Speech]

Any person shall be entitled to publish his thoughts in printing, in writing, and in speech, provided that he may be held answerable in a court of justice.

"هر شخص می تواند افکار خود را از طریق چاپ، نوشتن، و سخن گفتن منتشر سازد، مشروط به اینکه در یک دادگاه عدالت بتواند پاسخگو باشد".

بر مبنای آنچه بیان شد، به خوبی روشن می گردد بر اساس قوانین پذیرفته شده در جهان غرب، توهین و آزردهن پیروان یک دین ممنوع است و نمی توان به بهانه آزادی بیان، قلوب بیش از یک میلیارد و پانصد میلیون مسلمان را در سراسر جهان جریحه دار کرد.

بنا بر این، اهانت به ساحت مقدس رسول گرامی اسلام و توهین به جوامع بزرگ مسلمانان، تنها به خاطر کینه توزی برخی از سران مغرب زمین و به منظور بدنام ساختن مسلمانان و در راستای جلوگیری از پیشرفت سریع اسلام در این بخش از جهان صورت می گیرد.

در پایان به این نکته نیز اشاره می شود که بسیاری از جوامع و شخصیت ها و جمعی از دولتمردان اروپایی از حرکت توهین آمیز گروهی از کینه جویان در اروپا ناخرسند بوده و نسبت به عواقب آن آگاهند.

امید است احساس مسئولیت ملت ها و شخصیت های آگاه در مغرب زمین، زمینه را برای پیشگیری از فاجعه برخورد تمدن ها و فرهنگها فراهم سازد.

گفتار 10

حکم مصافحه مردان مسلمان با زنان غیر مسلمان

یکی از مسائل مورد ابتلای مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی این است که در بسیاری از اوقات در معرض مصافحه و دست دادن با زنان غیر مسلمان در محل شغل یا ادارات دولتی و یا در هنگام مصاحبه برای گرفتن ویزا و مانند آن قرار می گیرند ؛ و یا زنان مسلمان در موضع اضطراری برای دست دادن با مردان غیر مسلمان واقع می شوند و این پرسش را مطرح می کنند که آیا در چنین مواقعی ، دست دادن با زنان اهل کتاب و یا عموم غیر مسلمانان جایز است یا نه؟

در پاسخ به این پرسش ، به سه موضوع مرتبط با هم در این مسأله اشاره می کنیم. ابتدا به بررسی دیدگاه اسلام از زاویه احکام اولیه می پردازیم ؛ سپس مسأله مصافحه با حایل مانند دستکش را یادآور می شویم ، و آنگاه بحث جواز مصافحه در موارد حرج و اضطرار را از نظر شما می گذرانیم :

احکام اولیه در خصوص مصافحه

بر اساس احکام اولیه اسلامی در مورد بانوان ، مردان اجازه ندارند بدن زن نامحرم را لمس کنند، خواه آن زن مسلمان باشد یا غیر مسلمان. در این زمینه ، روایات متعددی از پیشوایان بزرگ دین به ما رسیده است که برخی از آنها را از نظر شما می گذرانیم :

عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مصافحة الرجل المرأة . قال (ع) : لا يحل للرجل أن يصافح

المرأة إلا امرأة يحرم عليه أن يتزوجها (اخت أو بنت أو عمه أو خالة أو بنت اخت أو نحوها) ، وأما المرأة التي يحل له أن يتزوجها فلا يضافها إلا من وراء الثوب ولا يغمز كفها.

یعنی: سماعة ابن مهران می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره دست دادن مرد با زن پرسیدم. حضرت فرمود: جایز نیست مرد با زن مصافحه کند، مگر زنی که ازدواج با وی برای او حرام است (یعنی زنانی که با او محرم هستند) مانند خواهر، دختر، عمه یا خاله یا دختر خواهر و مانند آنها؛ اما زنی که ازدواج با او برایش حلال است نباید با وی دست بدهد، مگر از ورای لباس، و همچنین جایز نیست دست او را بفشارد.

عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال: " قلت له هل يضاف الرجل المرأة ليست بذات محرم؟ فقال: لا.

یعنی: ابوبصیر می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا مرد می تواند با زن نامحرم مصافحه کند؟ حضرت فرمود: نه.

روشن است که مورد سؤال و جواب در این روایات، مطلق است و شامل زنان مسلمان و غیر مسلمان می شود. بنا براین، تفاوتی میان زن مسلمان و غیر مسلمان در زمینه عدم جواز مصافحه مرد نامحرم با او وجود ندارد. و اینکه برخی نویسندگان گفته اند مورد سؤال و جواب در این روایات انصراف دارد به زنان مسلمان، ادعایی بدون دلیل است.

احادیث اسلامی دیگری نیز در این زمینه و در مورد کیفیت بیعت زنان با پیامبر اسلام در صدر اسلام در کتب روایی آمده است که مؤید همین حکم است و ما برای رعایت اختصار از نقل آنها صرف نظر می کنیم.

بر اساس آنچه گذشت روشن می گردد که در حالت عادی و بدون ضرورت و اضطرار، مردان نباید با زنان نامحرم مصافحه کنند، خواه آن زنان مسلمان باشند و یا غیر مسلمان.

مصافحه با حایل

از مجموعه روایات اسلامی به خوبی معلوم می گردد که دست دادن مردان با زنان نامحرم، اگر با حایلی مانند دستکش یا پارچه ای دیگر باشد و به قصد لذت جنسی و نوازش نباشد، اشکالی ندارد. در این مورد به عنوان نمونه به حدیثی از پیامبر گرامی اسلام اشاره می کنیم:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : لا يجوز للمرأة أن تصافح غير ذي محرم إلا من وراء ثوبها.

یعنی: برای زنان جایز نیست با نامحرم مصافحه کند، مگر از وراء لباس او.

بنا بر این، اگر مرد یا زن نامحرم دارای دستکش یا قطعه پارچه مشابهی باشد که دست وی را بپوشاند و مقصود از مصافحه با او التذاذ جنسی نباشد، دست دادن دیگری با وی به صورت عادی جایز است.

مصافحه در شرایط ضرورت و اضطرار

در فقه اسلامی قواعد کلیه ای مانند قاعده "لا حرج" و قاعده "لا ضرر" وجود دارد که بر اساس آنها، احکام شرعی اولیه دگرگون می شود و جای خود را به احکام ثانویه می دهد. اینجانب تعداد 99 قاعده فقهیه از این قبیل را در کتاب "منظومه القواعد الفقهية" بیان کرده ام.

بر مبنای این قواعد عامه، اگر دست ندادن با زن نامحرم در کشورهای غیر اسلامی در شرائطی خاص، توئم با حرج و یا

خسارت قابل ذکری باشد و یا موجب وهن اسلام و تشییع گردد،
وتوضیح علت دست ندادن برای آن شخص مقدور نباشد و یا
مورد پذیرش عرفی آن منطقه قرار نگیرد، در چنین صورتی
مصافحه به شرط عدم قصد التذاذ جنسی و در حد ضرورت جایز
است.

گفتار 11

آیا میراث مردان در اسلام دو برابر زنان است؟

نظام ارث در اسلام ، مجموعه ای از قوانین و مقررات را در بر می گیرد که بدون احاطه بر کل آن مجموعه ، نمی توان در باره نظام یادشده ، داوری صحیحی انجام داد. با ملاحظه دقیق مسائل ارث به خوبی روشن می گردد که در برخی از موارد، سهم مرد دو برابر زن است ، ولی در بعضی موارد ، سهم زن چند برابر مرد است ؛ و گاهی سهم مرد و زن کاملاً مساوی هستند. پیامبر بزرگ اسلام (ص) در زمانی به ساماندهی نظام ارث و برخورداری زنان از میراث گذشتگانیشان پرداخت ، که مردم جزیره العرب برای زنان ، حق ارث را به رسمیت نمی شناختند . حتی زنان در بسیاری از سرزمینهای دیگر مانند ایران در زمان ساسانیان ، از ارث محروم بودند. نویسنده معروف "سعید نفیسی" در کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" در خصوص این دوران چنین می نویسد:

دختری که به شوی می رفت دیگر از پدر یا کفیل خود ارث نمی برد و در انتخاب شوهر هیچ گونه حقی برای او قائل نبودند.

اینک به منظور توضیح بیشتر پیرامون نظام ارث در اسلام، ابعادی از آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم :

طبقات ارث خویشاوندان

بر اساس قوانین و مقررات ارث در شریعت اسلام ، کسانی که به واسطه خویشاوندی ارث می برند ، به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول پدر ، مادر و اولاد میّت هستند و در صورت نبودن اولاد، اولاد اولاد او هرچه پایین روند -هر کدام از آنان که به میّت نزدیکتر است- می باشند. تا وقتی که يك نفر از این گروه اول باشد،

دیگران ارث نمی برند مگر زن یا شوهر با شرایطی که در کتابهای مفصل بیان گردیده است.

گروه دوم پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها و برادر و خواهر میت هستند و در صورت نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان- هر کدام به میت نزدیکتر است- می باشند و تا يك نفر از این گروه وجود دارد گروه سوم ارث نمی برند؛ اما اگر همسر داشته باشد، در چهارچوب قوانین عمومی ارث ، سهم خود را از میراث همسرش دریافت می کند.

گروه سوم عمو ، عمّه ، دایی و خاله هر چه بالا روند هستند. و در صورت نبودن آنان، اولاد آنها ارث می برند.

ارث گروه اوّل

برای رعایت اختصار ، از میان انبوه مسائل این گروه ، به بیان چند نمونه اکتفا می کنیم.

مسأله - اگر وارث میت فقط يك نفر از گروه اوّل، مثلا یک دختر یا یک پسر باشد، تمام مال میت به او می رسد و اگر چند پسر باشند یا فقط چند دختر باشند، همه میراث میان آنها بطور مساوی قسمت می شود و اگر دختر و پسر هر دو باشند ، میراث را به نحوی قسمت می کنند که به هر پسر دو سهم و به هر دختر یک سهم برسد.

در این مسأله ، سهم مرد، دو برابر سهم زن در نظر گرفته شده است .

مسأله - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك دختر باشند، پدر و مادر هر کدام يك ششم و دختر سه قسمت از شش قسمت را می برد و یک ششم باقیمانده به همین نسبت میان همه آنها تقسیم می شود .

در این مسأله ، سهم یک زن (یعنی دختر میت) سه برابر سهم یک مرد (یعنی پدر میت) می باشد.

مسأله - اگر وارث میت فقط پدر و يك دختر، یا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر و سه قسمت را دختر می برد

در این مسأله نیز، سهم یک زن (یعنی دختر میت) سه برابر سهم یک مرد (یعنی پدر میت) است.

ارث گروه دوم

برخی از مسائل ارث از گروه دوم را نیز به عنوان نمونه یاد آور می شویم .

مسأله - اگر وارث فقط يك برادر یا يك خواهر میت باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدر و مادری باشند همه مال بطور مساوی در میان آنها تقسیم می شود و اگر برادر و خواهر پدری و مادری باهم باشند سهم هر برادر دو برابر خواهر خواهد بود .

در این مسأله ، سهم مردان (یعنی برادران) دو برابر زنان (یعنی خواهران) است.

مسأله - اگر وارث فقط يك خواهر یا يك برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست تمام مال به او می رسد و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، در هر صورت، مال بطور مساوی میان آنها تقسیم می شود.

در این مسأله ، سهم زنان (یعنی خواهران) با سهم مردان (یعنی برادران) مساوی می باشد.

ارث گروه سوم

گروه سوم: عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان هستند که اگر از گروه اول و دوم کسی نباشد، آنها ارث می برند. نمونه هایی از مسائل این گروه را نیز ، یاد آور می شویم .

مسئله - اگر وارث فقط يك عمو یا يك عمّه است، تمام مال به او می رسد. و اگر چند عمو و چند عمّه باشند، عمو دو برابر عمّه می برد .

در این مسئله ، سهم مردان (یعنی عموها) دو برابر سهم زنان (یعنی عمه ها) در نظر گرفته شده است .

مسئله - در صورتی که وارث فقط يك دایی یا يك خاله باشد ، همه مال به او می رسد، و اگر هم دایی و هم خاله باشد (و همه پدر و مادری یا پدري یا مادری باشند) مال بطور مساوی میان آنها قسمت می شود .

در این مسئله ، سهم مرد (یعنی دایی) با سهم زن (یعنی خاله) مساوی می باشد .

مسئله - اگر وارث میت يك دایی و يك عمّه باشد، مال را سه قسمت می کنند، يك سهم را دایی، و دو سهم را عمّه می برد.

در این مسئله ، سهم يك زن (یعنی عمه) دو برابر سهم يك مرد (یعنی دایی) می باشد.

بر این اساس ، ادّعی برخی نویسندگان ، مبنی بر دو برابر بودن سهم میراث مردان نسبت به زنان در همه موارد، سخنی نادرست و ناشی از نا آگاهی آنان نسبت به نظام ارث در اسلام است. بلکه همانگونه که ملاحظه فرمودید ، در برخی موارد ، سهم زن دو برابر یا سه برابر مرد است ، و در بعضی موارد ،

سهم مرد دو برابر زن ؛ و در برخی از حالات ، سهم زن و مرد با هم مساوی می باشد.

بنا بر این ، اولویت در نظام ارث اسلامی، بر مبنای جنسیت و مرد بودن یا زن بودن افراد نیست، بلکه تابع معیارهای دیگری در امر خویشاوندی است که بر اساس آن ، گاهی سهم زنان بیشتر است و گاهی سهم مردان ، و در برخی از موارد هم که ملاحظه فرمودید، سهم هردو باهم مساوی می باشد.

در پرتو آنچه گذشت ، به خوبی روشن می گردد که سخن کسانی که می گویند : دین اسلام در بحث میراث ، برای مردان به خاطر مرد بودنشان سهم بیشتری داده ، و برای بانوان به خاطر زن بودنشان سهم کمتری از ارث در نظر گرفته است ؛ ادعایی بی اساس و غیر منصفانه است. اساس و غیر منصفانه است.

گفتار 12

سنّ تکلیف دختران و پسران

اهمیت بحث سنّ تکلیف آنگاه آشکار می گردد که نقش آن را در زمینه های ذیل در نظر بگیریم.

بُعد معنوی : آغاز تعلق گرفتن احکام عبادی مانند نماز ، روزه ، حج و غیره به شخص مکلف.

بُعد حقوقی و قضایی : رسیدن به سنّ ازدواج و زمان تعلق گرفتن احکام جزایی مانند دیات و قصا.

بُعد اقتصادی : تجویز انجام معاملات و استقلال در انجام امور داد و ستد.

آنچه در این گفتار خواهد آمد، تنها شامل بُعد اول یعنی تعلق گرفتن احکام عبادی صرف، مانند نماز و روزه و حج است که شرط آن ، رسیدن به سنّ بلوغ جسمانی است. اما بحث از دو بعد دیگر یعنی بعد قضایی و اقتصادی که شرط آن علاوه بر بلوغ جسمانی، رسیدن به سنّ رشد و بلوغ فکری قابل قبول از دیدگاه عرف می باشد و نوعاً افزون بر سنّ بلوغ جسمانی است، در این نوشتار مختصر نمی گنجد و آن را به گفتاری دیگر موکول می کنیم .

به عبارت دیگر، می توان گفت : بلوغ بر سه نوع است :

بلوغ جسمانی که موجب تعلق احکام عبادی است.

بلوغ فکری که موجب تعلق احکام حقوقی و جزایی است.

بلوغ اقتصادی که موجب تعلق احکام معاملات است.

آنچه در این مقال بیان می گردد ، تنها بلوغ عبادی را در بر می گیرد و در باره بلوغ حقوقی، جزایبی و اقتصادی بحثی به میان نمی آید.

معیار تشخیص سنّ تکلیف

بر مبنای روایات اسلامی، دو معیار برای تشخیص سنّ تکلیف دختران و پسران بیان گردیده است: یکی از آن دو معیار، رسیدن به سنّ و سال خاص ، و دیگری بروز علائم بلوغ جسمانی آنان است.

برخی از احادیث پیشوایان دینی ما بر این نکته تأکید دارد که بلوغ پسران به احتلام است و بلوغ دختران به مشاهده حیض. بنا بر این، هرگاه پسری محتلم شد و یا دختری خون حیض را مشاهده کرد، معلوم می گردد که بالغ شده و به سنّ تکلیف رسیده است.

بعضی دیگر از روایات ، میزان سنّ تکلیف دختران را رسیدن به سنّ نه سالگی و سنّ تکلیف پسران را پانزده سالگی دانسته است. برخی روایات دیگر ، سنّ تکلیف دختران را سیزده سالگی و سنّ تکلیف پسران را نیز سیزده سالگی قلمداد کرده است .

استنباط ما از مجموعه آیات و روایات اسلامی این است که : اگر دختری پس از اینکه نه سال او کامل شد تا سنّ سیزده سالگی حیض ببیند، به سنّ تکلیف رسیده است و باید عبادات الهی را انجام دهد ؛ اما اگر در این مدت زمان حیض نبیند ، پس از کامل شدن سنّ سیزده سالگی، مکلف می باشد و باید اعمال عبادی را به جا آورد.

تشخیص سنّ تکلیف پسران به این صورت است که : اگر پسری پیش از آنکه به سنّ پانزده سالگی برسد محتلم شود، به سنّ تکلیف رسیده است، و اگر تا آن زمان محتلم نشود ، وقتی پانزده سال او کامل شد ، مکلف است و باید عبادات را انجام دهد.

نکته ای که باید در اینجا مدّ نظر قرار گیرد این است که : اگر انجام برخی از عبادات مانند روزه ماه رمضان، خراج از طاعت دختر یا پسری

است که تازه به سنّ تکلیف رسیده است، عمل یاد شده در آن زمان
بر او واجب نمی باشد و قضای آن به وقت دیگری که توان انجام آن را
داشته باشد، موکول می گردد.

گفتار 13

چرا اسلام با تعدد زوجات مخالفت نکرده است؟

پدیده تعدد زوجات یا "چند همسری" یکی از مسائل مورد ابتلای بسیاری از جوامع در طول تاریخ بوده است و حتی در عصر حاضر نیز ، این پدیده بحث انگیز، در کشورهای مختلف غرب و شرق ، توجه محققان را به خود جلب کرده است .

به عنوان مثال ، چندی پیش یک کشیش مسیحی به نام "دیوید کریش" که در ایالات متحده آمریکا ادعای پیام آوری از جانب خدا کرد و به جمع آوری اسلحه در معبد خود پرداخت و سپس او و یارانش توسط نیروهای دولت آمریکا نابود شدند، دارای 16 همسر بود. در سال 2006 میلادی نیز کشیش دیگری به نام «وارن جفس» در ایالت یوتا در آمریکا که دارای حدود هشتاد همسر بود، به خاطر شکایت برخی از همسرانش و مسائلی دیگر، به دادگاه احضار شد و شرح و بیان جریانات فکری او و فرقه ای که رهبری آن را بر عهده داشت و آئین چند همسری را ترویج می کردند، برای مدتی در سرلوحه اخبار خبرگزاریها و تلویزیون ها قرار داشت .

زمینه های تعدد زوجات

به نظر می رسد یکی از عوامل اجتماعی و دلایل توجیهی مجاز دانستن تعدد زوجات در قرنهای متمادی ، زیاد تر بودن تعداد زنان نسبت به تعداد مردان در بسیاری از کشورها بوده است. عواملی مانند جنگهای بزرگ، شغلهای طاقت فرسا در مناطق خطر آفرین مانند معادن ، فزونی طول عمر طبیعی زنان و امثال آن ، موجب افزایش آماری جمعیت بانوان نسبت به عدد مردان در جامعه گردیده است .

بنا بر این، برخی از مصلحان جوامع پیشین به خاطر ساماندهی زندگانی آن دسته از زنان که افزون بر مردان بوده اند، خصوصا بانوانی که به خاطر بروز جنگها شوهران خود را از دست می دادند، ازدواج مردان جامعه خود را که توان سرپرستی و تأمین مالی بیش از یک خانواده را داشته اند با بانوان بی سرپرست، تجویز و یا توصیه کرده اند.

اندیشمندان اجتماعی برای حل مشکل این گروه از زنان که افزون بر مردان هستند، سه راه حل ارائه داده اند.

راه حل اول اینکه این جماعت از زنان تا آخر عمر خود به صورت عزب و بدون شوهر باقی بمانند و هزینه زندگی آنان توسط دولت تأمین گردد. این راه حل گرچه امری ایده آل به نظر می رسد، ولی برای نوع بانوان در گروه یادشده از دو جهت، غیر عملی بوده است: جهت اول اینکه در عموم جوامع پیشین و بسیاری از کشورها در عصر حاضر، نظام تأمین اجتماعی که زنان بی سرپرست را تحت پوشش حمایت مالی قرار دهد به چشم نمی خورد و این قشر آسیب پذیر جامعه مانند دیگر محرومان به حال خود رها شده اند. جهت دوم اینکه هر فردی از افراد بشر علاوه بر نیازهای مادی، دارای نیازهای طبیعی و جنسی نیز می باشد و اگر به او بگویند باید تا آخر عمر خود به صورت عزب بمانی، این امر خلاف حق طبیعی وی می باشد.

راه حل دوم که در بسیاری از جوامع غربی به کار گرفته شده این است که این گروه از زنان به ورطه فحشا افکنده شوند و از این طریق، امرار معاش نمایند.

راه حل سوم که به برتراند راسل نسبت داده شده است این است که نیاز مالی این گروه از زنان توسط دولت تأمین شود و نیاز طبیعی جنسی آنان از طریق فحشا و روابط نامشروع برآورده گردد.

روشن است که راه حل دوم و سوم، موجب آسیب های بزرگ اجتماعی مانند لکه دار شدن شرافت این گروه از بانوان و شیوع فحشا

و عواقب خطر ناک آن و افزایش نوزادان نامشروع در جامعه می گردد. برخی از متفکران غرب نیز با دیدن میلیونها اولاد نامشروع در کشورهای اروپایی و آمریکایی و مشکلات روز افزون روحی آنان ، به خطا بودن راه حل دوم و سوم اذعان نموده اند .

راه حل چهارم این است که مردانی که توان اداره اقتصادی و اجتماعی بیش از یک خانواده را دارند با زن دیگری ازدواج کنند تا نیازهای طبیعی و مالی این گروه از بانوان به تدریج برآورده شود. این راه حل در بسیاری از دوره های تاریخی و در کشورهای گوناگون مانند سرزمینهای بین النهرین ، ایران باستان و کشورهای عربی و امثال آن به کار برده شده است.

بر اساس آنچه گذشت روشن می گردد که مسأله تعدد زوجات، امری نیست که از زمان صدر اسلام و بر اساس تعالیم این دین الهی مطرح شده باشد، بلکه قرنهای قبل از اسلام در میان ملت‌های کهن رواج داشته است. علاوه بر این، بسیاری از پیشوایان ادیان پیش از اسلام که مورد احترام یهودیان و مسیحیان هستند مانند حضرت ابراهیم (ع) دارای بیش از یک همسر بوده اند.

نقش اسلام در محدود ساختن تعدد زوجات

در میان چهار راه حل مذکور، دین مبین اسلام ، طریقه اول را به دلیل غیر عملی بودن آن در اکثر جوامع و مخالفت آن با حق طبیعی این گروه از بانوان، توصیه نکرده است ؛ و طریقه دوم و سوم را نیز به خاطر لوازم خطرناک آن مانند شیوع فحشا و توابع آن ، مردود دانسته و با صراحت با آن مخالفت ورزیده است. از آنجا که برای حل این معضل اجتماعی تنها راه حل چهارم باقی می ماند، دین اسلام این راه حل را به طور کلی رد نکرده ، ولی به صورت مطلق و بی قید و شرط نیز نپذیرفته است ؛ بلکه آن را محدود و مشروط نموده است.

پیش از ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان، مردان اجازه داشتند حتی با ده زن ازدواج کنند، بدون اینکه تعهدات لازم را در حمایت همه جانبه از آنان داشته باشند. همچنین سران حکومتها در سرزمینهای دیگر مانند پادشاهان برخی از سلسله های ایران باستان، ده ها همسر دیگر علاوه بر ملکه اصلی را در حرمسرای خود نگاه می داشتند. دین اسلام از یکسو چند همسری را از نظر تعداد همسران محدود ساخت، و از سوی دیگر، تعدد زوجات را به دو شرط اساسی ذیل مشروط نمود.

شرط اول: توانایی اداره زندگی بیش از یک خانواده از نظر اقتصادی و تامین نیازهای مشروع و طبیعی همسران و فرزندان.

شرط دوم: رعایت عدالت همه جانبه شوهر نسبت به همسران خود و برخورد مناسب و عادلانه با آنان به صورت مساوی و بدون تبعیض و بدون تزییع حقوق هیچیک از آنان.

اینک به منظور روشن تر شدن نقش اسلام در محدود ساختن و مشروط کردن تعدد زوجات، دو عبارت از قرآن مجید را از نظر شما می گذرانیم.

فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة، سوره نساء، آیه 3.

یعنی: ازدواج کنید با آنچه مناسب است برای شما از زنان، دو تا، سه تا، و چهار تا؛ پس اگر خوف آن دارید که عدالت را میان آنان رعایت نکنید، به یک همسر اکتفا کنید.

از سیاق این آیه به خوبی استنباط می شود که مجاز بودن تعدد زوجات از دیدگاه اسلام، در شرایط خاصی است که بدون آن، مشکلات اجتماعی که به آنها اشاره کردیم قابل حل نمی باشد. نکته دیگر اینکه: این آیه شریفه تعداد همسران را در شرایط ضروری، محدود به دو، سه، و حد اکثر چهار همسر نموده و با نامحدود بودن تعداد همسران

حتی در چنین شرایطی مخالفت ورزیده است. علاوه بر این ، قرآن مجید ، رعایت عدالت میان همسران را به عنوان شرط اساسی تعدد زوجات قلمداد کرده و بدون مراعات این شرط ، با چند همسری با صراحت مخالفت نموده و مردم را به یک همسر داشتن سفارش فرموده است. به همین دلیل می فرماید: اگر خوف آن دارید که عدالت را میان زنان رعایت نکنید، به یک همسر اکتفا کنید.

در آیه ای دیگر از سوره "نساء" چنین می خوانیم :

ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم . سوره نساء ، آیه 129.

یعنی: و هرگز نمی توانید میان زنان خود عدالت را رعایت کنید، اگر چه در اجرای عدالت حریص باشید .

هنگامی که این آیه شریفه را در کنار آیه سوم از سوره نساء که بیان گردید قرار دهیم و در معنای آندو تأمل کنیم، به روشنی در می یابیم که قرآن مجید در شرایط عادی و عدم ضرورت، تک همسری را برای مردم برمی گزیند و تعدد زوجات را حتی در شرایط خاص برای حل مشکلات اجتماعی، محدود می کند و آن را به رعایت عدالت که دسترسی به حقیقت آن ناممکن و مراعات نسبی آن نیز، بسیار دشوار است مشروط می نماید .

گفتار 14

چرا اسلام با ازدواج موقت مخالفت نکرده است؟

ازدواج ، پیوندی است بین زن و شوهر. این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی شود و گاهی به صورت محدود و بامدت معین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است و در سایر خصوصیات با یکدیگر همانند و یکسانند. شرایطی را که اینک یادآور می شویم در نکاح موقت بسان ازدواج دائم معتبر است :

- زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج، از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

- مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.

- مدت ازدواج معین باشد .

- عقد شرعی اجرا گردد .

- فرزندی که از آنان متولد می شود، فرزند مشروع آنان است و همانگونه که برای فرزندان متولد شده بانکاح دائم، شناسنامه گرفته می شود، باید برای فرزندی که در نتیجه نکاح موقت متولد می گردد، شناسنامه اخذ گردد و در این مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

- نفقه فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برند.

- آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سایر احکام ازدواج دائم باید درمورد ازدواج موقت رعایت شود. تنها تفاوت این است که چون ازدواج موقت برای رفع ضرورت‌ها تشریح شده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به هنگام عقد، شرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی‌برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری درماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگوی تمام نیازها می‌باشد. اینک می‌گوییم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در يك کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی‌تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می‌کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف - به همان حالت عذب باقی بماند.

ب - در منجلاب فحشا و آلودگی‌ها سقوط کند.

ج - در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد نخست باید گفت که این مورد غالباً با شکست روبرو می‌شود، هر چند افراد انگشت شماری می‌توانند قید هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر و بردباری پیشه سازند ولی این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباهی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی است حرام. و اندیشه تجویز آن به بهانه ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی می‌باشد.

بنابراین، تنها راه سوم متعین می‌شود که اسلام آن جایز شمرده است.

نکته ای که باید به آن اشاره کنیم این است که جایز بودن ازدواج مذکور با شرایطی که بیان شد، به این معنا نیست که بدون ضرورت و حالت اضطرار، افرادی برای مقاصد خوش گذرانی به سراغ ازدواج موقت بروند. روایاتی از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است که مردم را از افراط در این امر برحذر داشته اند .

گفتار 15

برداشتی نادرست از آیه "ضرب"

در محافل حقوقی ، گاهی این پرسش مطرح می شود که آیا تنبیه همسر از دیدگاه اسلام ، امری جایز است ؟ طرح این سؤال به خاطر برداشت نادرست برخی مفسران قرآن از آیه "ضرب" است.

پاسخ به این پرسش را با تأمل در این حدیث پیامبر گرامی اسلام می توانیم به خوبی استنباط کنیم که با تعجب از کسانی که چنین رفتار نادرستی را دارند می پرسد:

كيف تعانق المرأة بيد ضربت بها؟ . (کتاب وسائل الشیعة ، جلد 15).

یعنی: چگونه همسر خود را با همان دستی که او را زده ای در آغوش می گیری؟

از این عبارت پرمعنا ، به روشنی معلوم می گردد که رسول خدا که بیانگر احکام الهی اسلام است، با این سؤال و استفهام انکاری ، زدن و تنبیه بدنی همسر را توسط مردان به شدت تقبیح و محکوم می فرماید.

از آنجا که مخالفان اسلام ، آیه 33 از سوره نساء را به عنوان دستاویز خود برای اثبات تبعیض علیه زنان قرار داده اند، بنا بر این ، لازم است قبل از شرح دلائل خویش مبنی بر ممنوع بودن تنبیه بدنی همسران، نخست به شرح مفاهیم آیه یاد شده بپردازیم و

پاسخ معارضان را با دلیل و منطق صحیح بیان کنیم. آیه مذکور چنین می فرماید:

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ و اهجروهنّ في المضاجع و اضربوهنّ فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهنّ سبيلا إنّ الله كان عليا كبيرا.

یعنی: مردان ، پشتیبانان زنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر برتری داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته ، فرتن و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است. آن گروه از زنان را که از سرکشی آنان بیمناک هستید ، موعظه کنید و از آنان در خوابگاه ها دوری گزینید و به "ضرب" آنان اقدام کنید. پس هرگاه اطاعت کردند ، حق ستم کردن بر آنان ندارید . همانا خداوند ، بلند مرتبه و بزرگوار است.

برای توضیح مفاهیم واقعی این آیه ، توجه شما را به نکات ذیل جلب می کنیم:

معنای "قوامون"

کلمه "قوام" یعنی کسی که قوام و اعتماد امری به او می باشد. به همین دلیل در علم لغت ، واژه مذکور را به معنای "المتكفل بالأمر" دانسته اند ؛ یعنی کسی که عهد دار کاری می باشد. از آنجا که وظیفه تأمین معاش و پشتیبانی مالی خانواده از نظر اسلام برعهده مردان است ، خداوند بزرگ در این آیه شریفه از قرآن ، مردان را به عنوان پشتیبانان زنان که مسئولیت تأمین هزینه زندگی اعضاء خانواده را بر عهده دارند ، معرفی فرموده است.

تشویق زنان شایسته

نکته دیگری که مورد توجه منتقدان قرار نگرفته این است که قرآن مجید در این آیه ، پیش از آنکه اقدام های بازدارنده را در خصوص اقلیتی از زنان سرکش بیان کند، به ترغیب و تمجید از صفات شایسته زنان نیکوکار به خاطر تواضع و فروتنی و راز داری پرداخته و این ویژگیهای زیبا را مورد ستایش قرار داده است. بنا بر این ، قانون تقدّم اصل تشویق و ترغیب بر اصل ترهیب و تهدید در این آیه رعایت شده است.

معنای "نشوز" و سرکشی در این آیه چیست؟

روشن است که هر گونه اختلاف سلیقه و مخالفت در امور جزئی خانوادگی مانند انتخاب رنگ لباس یا نوع غذا و امثال آن ، مصداق "نشوز" و سرکشی به حساب نمی آید. زیرا هیچ فقیه خردمندی نمی پذیرد که به مجرد احتمال اختلاف سلیقه یا مخالفت همسر در امور پیش پا افتاده ، مرد باید با همسرش قهر کند و یا او را مضروب سازد. بنا بر این ، مقصود از "نشوز" این است که زنی با زیر پا گذاشتن قوانین الهی و بدون دلیل ، حقوق قانونی خانواده یا همسر خود را نقض کند و یا مرتکب خیانت به همسر خویش گردد.

راه های جلوگیری از سرکشی

طبیعی است که در میان اعضاء هر صنفی، برخی از افراد قانون شکن و سرکش یافت می شوند و قوانین هر جامعه ، برای پیشگیری از ارتکاب جرم توسط آنان ، راه حل هایی را ارائه داده است. این امر اختصاص به مردان یا زنان یا قشر خاصی از جامعه ندارد و همه مردم در برابر قانون باید مساوی باشند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات به بحث پیرامون طریقه تنبیه مردان سرکش و یا عموم قانون شکنان پرداخته و در پایان این آیه از سوره نساء ، روش های جلوگیری از سرکشی برخی از زنان را بیان می کند که حریم قانون را مورد تعدی قرار می دهند.

راه های ارائه شده در این آیه شریفه برای پیشگیری از سرکشی و زیر پا گذاشتن قوانین ، عبارتند از : موعظه و نصیحت ، کناره گیری از همسر در خوابگاه ، و "ضرب". مقصود از موعظه روشن است. اما دو مقوله دیگر یعنی "کناره گیری از همسر در خوابگاه" و "ضرب" نیاز به توضیح بیشتر دارد.

علامه طباطبایی در تفسیر "المیزان" معتقد هستند که مقصود از عبارت یاد شده این نیست که مرد از همسر خود جدا شود و خوابگاه او را به طور کلی ترک کند، بلکه مقصود این است که در عین اینکه با او باقی بماند اما در محل خواب، از او کناره گیری کند. به این صورت که از او روی بگرداند یا به نوعی بی اعتنایی کند. برخی دیگر از مفسران، مقصود از این عبارت را انفصال و جدایی مرد از خوابگاه همسر خود دانسته اند.

منظور از "ضرب" در این آیه چیست؟

کلمه "ضرب" در لغت عرب دارای معانی متعددی است. در کتابهای عمده علم لغت ، ده ها معنا برای "ضرب" بیان شده است. به عنوان مثال در کتاب "لسان العرب" می گوید: "ویقال: فلان یضرب المجد ، أی: یکسبه و یطلبه". در اینجا واژه "ضرب" به معنای بدست آوردن و طلب کردن است. برای اثبات این معنا برای ضرب، به شعر "کمیت" که شاعر و ادیب معروف در زبان عربی می باشد، استدلال شده که می گوید:

رحب الفناء اضطراب المجد رغبته
و المجد أنفع مضروب لمضطرب

در این بیت از شعر نیز، ضرب به معنای طلب کردن آمده ، و مضروب به معنای مطلوب است.

همچنین در "لسان العرب" ، واژه "ضرب" را به معنای بازداشتن و ممانعت هم دانسته و چنین می گوید: "و يقال: ضربت فلانا عن فلان، أي: كفته عنه". یعنی: فلان شخص را از فلان شخص ضرب کردم ، یعنی: او را از وی باز داشتم. یکی دیگر از معانی "ضرب" ، جدا ساختن و دور کردن است. در کتاب مذکور می گوید: "قال أبو عبيد: ضرب الدهر بيننا ، أي : بعد ما بيننا" . کلمه ضرب در این عبارت به معنای جدا ساختن و دور کردن از یکدیگر است.

بنا بر آنچه بیان شد ، واژه "ضرب" ، معانی متعددی علاوه بر معنای "زدن" دارد و برخی از دانشمندان معتقدند که ضرب در این آیه شریفه که از نظر شما گذشت، الزاما به معنای زدن زنان نیست ، بلکه می تواند به معنای مطالبه و بدست آوردن دل آنان با روشهای روانشناسی ، بازداشتن آنان از ارتکاب جرم با روش های قانونی ، و یا امثال آن باشد .

از مجموعه روایات اسلامی که در تفسیر آیه یاد شده به ما رسیده نیز چنین استنباط می شود که مقصود از "ضرب" در این آیه شریفه ، زدن به معنای متعارف در میان مردم نیست. بر اساس روایاتی که مفسران بزرگ قرآن مانند طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان هم در ذیل آیه مذکور از کتب معتبر روایی مانند "وسائل الشیعه" نقل کرده اند، امام جعفر صادق علیه السلام در تبیین "ضرب" می فرماید: "أنه ضرب بالسواك" . یعنی : "این همان زدن با مسواک است". از این عبارت به خوبی روشن می گردد که منظور از ضرب در این آیه ، کتک زدن با مشت و لگد و یا

شلاق و چماق نیست ؛ بلکه چیزی شبیه مزاح لطیفی است که چه بسا موجب بدست آوردن دل طرف مقابل می گردد.

به همین دلیل ، پیامبر گرامی اسلام با اظهار شگفتی از رفتار برخی مردان که همسر خود را می زنند می فرماید: "أیضرب أحدکم المرأة ثم یظلّ یعانقها؟". اصول کافی ، جلد 5.
یعنی: آیا یکی از شما زن خود را می زند و سپس با او معانقه می کند؟

مخاطب آیه چه کسی است؟

همانگونه که بیان شد، مقصود از "ضرب" در آیه یاد شده ، زدن به معنایی که معمول و متعارف است نمی باشد. اما اگر کسی فرض کند که منظور از ضرب در اینجا همان تنبیه بدنی است، این سؤال مطرح می شود : مخاطب این آیه که وظیفه جلوگیری از سرکشی برخی زنان قانون شکن بر عهده او نهاده شده است چه کسی است؟ . آیا شوهران مخاطب این آیه هستند و می توانند به رأی خود همسران سرکش خویش را تنبیه کنند ، یا این مسئولیت بر عهده مجریان قانون و مسئولان قضایی می باشد؟

در پاسخ این پرسش می گوئیم: بر اساس مقررات امر به معروف و نهی از منکر و قوانین جزایی در اسلام، موعظه کردن همسران سرکش با شرایطی که در باب امر به معروف و نهی از منکر آمده است، می تواند توسط شوهر آنان یا دیگر خویشاوندان و آشنایان انجام گردد. مرحله کناره گیری از زنان قانون شکن به روشی که قبلا بیان شد، بر عهده شوهران ایشان است. اما هرگونه مجازات عملی و تنبیهات بدنی در شریعت اسلام، بر عهده نظام قضایی و حاکم شرع است و اشخاص حق ندارند رأسا به مجازاتهایی از این قبیل اقدام کنند. مثلا در آیه ای که می فرماید: "دست مرد سارق و زن سارقه را قطع کنید" ، مخاطب این امر ، افراد عادی نیستند. بنا بر

این اگر شخصی دزدی را در خانه خود دستگیر کرد نمی تواند فوراً دست او را ببرد. زیرا مجازات قطع دست سارق ، مشروط به چندین شرط است . به عنوان مثال: مبلغ سرقت شده معادل حدّ نصاب لازم یا بیشتر باشد ، یا اینکه سرقت وی از شدت گرسنگی و مسکنت نباشد ، و سرقت او پس از شکستن "حرز" و محفظه اموال باشد . روشن است که تشخیص این امور و دیگر شروط یاد شده در فقه اسلامی بر عهده قاضی واجد شرایط است که به مبانی فقهی آشنا باشد.

این قانون کلی اسلامی در زمینه مجازات زنان قانون شکن هم مانند دیگران باید رعایت شود. بنا بر این ، تشخیص اینکه آیا عملکرد فردی از زنان ، مصداق سرکشی و قانون شکنی است که مجازات و تنبیه مذکور را در پی دارد، بر عهده دستگاه قضایی و حاکم شرعی است که به مبانی علم حقوق و فقه اسلامی آشنایی کافی دارد ؛ و یک فرد عادی بدون آگاهی از قوانین و مقررات شرعی نمی تواند عملکرد همسر خود را بر اساس سلیقه شخصی از مصادیق "نشوز" بداند که مجازات و تنبیهی را به دنبال دارد و آنگاه به عنوان قاضی ، حکم مجازات صادر کند و سپس بر مبنای حکم بی اساس خویش ، وی را مجازات نماید.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، به روشنی معلوم می گردد که اولاً: "ضرب" در آیه یاد شده از سوره نساء ، به معنای زدن با آن مفهوم متعارف نیست . ثانياً : اگر فرض کنیم که ضرب در این آیه به معنای تنبیه و مجازات عملی است ، مسئولیت تشخیص مصداق جرم و تشخیص مجازات و خصوصیات آن بر عهده قاضی واجد شرایط و حاکم شرع است.

بنا براین ، دین مقدس اسلام به هیچ وجه به مردان اجازه نداده است
تا به تشخیص خود همسران خویش را تنبیه بدنی کنند و آنان را بزنند

گفتار 16

آثار جنایت هسته ای غرب در عراق و منطقه

بسیاری از مردم چین می پندارند که بشر تا کنون تنها دو بار در سال 1945 میلادی با بمباران هیروشیما و ناکازاکی دست به انجام جنایت اتمی زده است. در این نوشتار کوتاه، گزارش جرم هسته ای دیگری که در عصر حاضر با سلاح های اورانیوم تنزل یافته در کشور اسلامی عراق به وقوع پیوسته است، از نظر شما خواهد گذشت.

تاریخچه انفجارات هسته ای

در سال 1789 میلادی، شیمیدان آلمانی به نام "کلاپروث" عنصر اورانیوم را کشف کرد. در سال 1938 میلادی، یک دانشمند دیگر آلمانی در علم شیمی به نام "هاهن" (Hahn) با همکاری دستیار فیزیکدان خود به نام "خانم ماینتر" (Meitner) با آزمایشی توانست عنصر جدیدی پس از اورانیوم و با رقم اتمی بزرگتر از شماره اتمی آن را تحصیل نماید و با تاباندن موجی از نوترون بر اتم اورانیوم 235، برای اولین بار، اتم مذکور را بشکافد و معادل دو بیست میلیون الکترون-ولت انرژی آزاد کند.

این کشف جدید، دانشمندان را وادار کرد تا مطالعات گسترده ای را در سطح اروپا و آمریکا و اتحاد شوروی سابق بر روی عنصر مذکور انجام دهند. با شروع جنگ جهانی دوم، گروه زیادی از دانشمندان فیزیک اتمی اروپا به خاطر فرار از ارتش "نازی" به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند و بنا به پیشنهاد "آلبرت اینشتاین" به رئیس جمهور وقت آمریکا "روزولت"، اولین پایگاه اتمی را در آن کشور در سال 1942 به بهره برداری رساندند. در پرتو پژوهش های این متخصصان معلوم گردید که یک گرم اورانیوم 235 می تواند معادل 23000 کیلو وات-ساعت انرژی تولید کند. دانشمندان یاد شده با انجام پروژه ای سری تحت عنوان "لوس آلاموس" توانستند اولین بمت

اتمی را اختراع کنند و دولت آمریکا در سال 1945 میلادی با به کار بردن بمب مذکور بر علیه ژاپن، به پیروز در جنگ جهانی دوم دست یافت.

اورانیوم تنزل یافته (Depleted Uranium)

اورانیوم تنزل یافته نظیر اورانیوم 238 خالص است که بر اثر شکسته شدن اتمهای اورانیوم 235 در نیروگاه های هسته ای پس از تصفیه و تبدیل شدن جزء کوچکی از آن به پلوتونیوم ، بدست می آید.

اولین نیروگاه هسته ای در ایالت پنسیلوانیا در آمریکا در سال 1957 میلادی، اورانیوم مذکور را تولید کرد. نظر به وجود بیش از 200 نیروگاه هسته ای در آمریکا و تولید روز افزون عنصر یاد شده، مسئولان آن کشور در برابر مشکل جدیدی قرار گرفتند. بیش از 455 هزار تن از ماده خطرناک مذکور در انبارها گرد آمده و هزینه تخریب و نگهداری آن برای دولت آمریکا مشکل بزرگی به وجود آورده بود.

سر انجام مسئولان آن کشور تصمیم گرفتند اورانیوم تنزل یافته را در سلاح های جدید به کار ببرند و در سال 1963 ، اورانیوم مذکور به پنتاگون تحویل گردید. متخصصان پنتاگون در پایگاه "لوس آلاموس" در اواسط همان سال، با انجام آزمایشهای متعدد به این نتیجه رسیدند که اورانیوم یادشده به دلیل تصلب بسیار بالا و فشردگی فوق العاده ای که دارد، می تواند برای تولید سلاح های تهاجمی و تدافعی به کار رود و استفاده از این ماده در بمبها و گلوله های تانکها و توپها و موشکها، قدرتی شکافنده به آنها می بخشد و به هنگام اصابت به هدف، اورانیوم مذکور به سرعت به ذراتی سمی و پرتوزا و خطرناک تبدیل می گردد. سازندگان اسلحه تصمیم گرفتند ماده مذکور را در انواع بمبها و گلوله ها که به نام بمبها و گلوله های نقره ای معروفند و همچنین در انواع موشکها و سلاح های دیگر مانند "نایک" ، "شرایک" ، "زویس" و "سبارو" به کار برند. به عنوان مثال، یک گلوله نقره ای 120 میلیمتری تانک، مقدار چهار کیلو گرم از ماده اورانیوم تنزل یافته را در بر دارد.

ویژگی این گلوله ها این است که می تواند از پوسته فلزی تانک ها و زره پوش ها و پناهگاه ها عبور کند و آنها را منفجر نماید.

به کار گیری سلاح مذکور در عراق

بر اساس گزارشهای نظامی مستند، ارتش آمریکا برای اولین بار، سلاح های شامل اورانیوم تنزل یافته را در عراق به کار برده است. بر مبنای این گزارش ها، بالگردهای آپاچی و تانکهای آمریکایی در جنگ اول خلیج فارس با عراق، 300 تن سلاح دارای اورانیوم تنزل یافته را بر روی اهداف خود در این کشور فرو ریختند و بیش از 940 هزار گلوله 300 میلیمتری دارای این ماده خطرناک و 1400 گلوله توپ با همین ویژگی را در این حمله که طوفان صحرا نامیده شد شلیک کردند. در حال حاضر نیز صدها تن از سلاح مذکور در عراق وجود دارد.

بر اثر بمباران و شلیک بمبها ، موشکها و گلوله های اورانیوم تنزل یافته در عراق، 273 تن از غبار اورانیوم در سطح منطقه وسیعی از اراضی عراق، کویت و عربستان سعودی منتشر گردید.

همچنین پنتاگو در سال 2002 اعلام داشت که در جنگ "بوسنی" تعداد 18000 عدد و در جنگ "کوزوو" تعداد 31000 عدد از مهمات با اورانیوم مذکور را به کار برده است و 70 درصد از ماده مذکور به غبار پرتو زا و خطر ناک تبدیل شده و در آن منطقه منتشر گردیده است. پنتاگون اخیرا اعتراف کرده است که علاوه بر موارد مذکور، سلاح خطرناک یادشده را در سال 2001 در افغانستان و در سال 2003 در عراق مجددا به کار برده است.

خطرها و خسارتهای اسلحه اورانیوم تنزل یافته

در سال 1997 میلادی کتابی به نام "ماده نکبتبار یا اورانیوم تنزل یافته" منتشر گردید و پرده از روی خطرات سهمگین ماده مذکور و آثار شوم حاصل از آن برداشت. همچنین گزارش برنامه سازمان ملل متحد در خصوص محیط زیست (UNEP) نیز برخی از خسارات جبران ناپذیر به کار رفتن سلاح مذکور

در عراق، بوسنی و افغانستان را تبیین کرد. بر اساس این گزارش، غبار اورانیوم مذکور، هزاران کیلومتر مربع از فضای عراق را فرا گرفته است. آزمایشهای انجام شده نشان دادند که نشت مواد یادشده که توسط بارش باران به عمق زمین نفوذ کرده، منابع آبهای زیرزمینی عراق را نیز به شدت آلوده ساخته است.

بر اساس گزارش یادشده، یک گرم اورانیوم 238 تنزل یافته، معادل 31579 انحلال اتمی در ثانیه ایجاد می کند و این چرخه به مدت چهار میلیارد و پانصد میلیون سال ادامه می یابد و در طول این جریان، اشعه های خطرناک آلفا و گاما از خود منتشر می سازد.

بر مبنای فرمول مذکور و با توجه به اینکه تنها در جنگ اول خلیج فارس مقدار 1900 تن از اورانیوم تنزل یافته بر علیه عراق به کار رفته است، معلوم می گردد که مقدار تشعشعات حاصل از انفجار سلاح های مذکور در عراق معادل 60 تریلیون در ثانیه می باشد.

این پژوهش به خوبی نشان می دهد که میلیونها نفر از مردم مظلوم عراق نه تنها در عصر حاضر، بلکه در طول قرنهای آینده نیز به آسیبهای هولناک این جنایت مانند انواع سرطانها و ناقص الخلقه شدن نسلهای آینده مبتلا خواهند بود.

بر اساس گزارش سازمان ملل، بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر از مردم عراق از آغاز جنگ اول خلیج فارس (یعنی از سال 1991) تا سال 2003 میلادی کشته شده اند. علاوه بر این، بیش از یکصد هزار نفر از سربازان عراقی نیز در همان سال 1991 کشته شدند.

آسیب دیدگی اشغالگران

آثار شوم به کار بردن اسلحه اورانیوم تنزل یافته در عراق و انتشار تشعشعات حاصل از آن، علاوه بر مردم این کشور، دامان بسیاری از سربازان آمریکایی حاضر در منطقه را نیز در طول جنگ اول خلیج فارس و بعد از آن گرفته است. بر اساس گزارشهای بهداشتی، علیرغم استفاده ارتش آمریکا از تجهیزات مدرن حفاظت در برابر تشعشعات مذکور، از

مجموع 696628 سرباز آمریکایی که در زمان جنگ مذکور در منطقه خلیج فارس حضور داشتند، تعداد 130000 نفر به آسیبهای خطرناک همان اسلحه که بر علیه عراق به کار بردند گرفتار شدند.

در گزارش مرکز ملی اسناد جنگ خلیج فارس، چنین می خوانیم:

1. پس از جنگ آمریکا و عراق در سال 1991 میلادی، تعداد 504047 نفر از سربازان یاد شده به دلیل فقدان سلامتی ناشی از عوارض به وجود آمده، از خدمت در ارتش آمریکا منفصل گردیده اند.
2. تعداد 9800 نفر از سربازان مذکور پس از مراجعت از جنگ اول خلیج فارس بر اثر عوارض مذکور به هلاکت رسیده اند.
3. تعداد 149094 نفر از سربازان یاد شده نیز به خاطر عوارض بعدی، رسماً به عنوان معلولان جنگ شناخته شده اند.
4. بر اساس گزارش وزارت دفاع آمریکا، بیش از 250000 نفر از سربازانی که در جنگ با عراق در سال 1991 شرکت داشته اند، قرصهای مخصوص معالجه آسیبهای تشعشعات بالای هسته ای را مصرف کرده اند. علاوه بر این، تعداد 8000 سرباز دیگر قرصهای جدید برای معالجه بیماریهای مذکور به نام "بوتیلینوم توکسوید" را مصرف نموده اند.

با توجه به این گزارش تحلیلی، به عمق عبارتی که در بیانیه "کمیته اروپایی" در باره خطرات و خسارتهای تشعشعات هسته ای آمده است پی می بریم که می گوید:

The use of Depleted Uranium Weapons is a crime against humanity, a crime against all species, and a war against the earth.

"به کار بردن اسلحه اورانیوم تنزل یافته، جنایتی بر علیه انسانیت، جنایتی بر علیه همه انواع زنده، و جنگی بر علیه زمین است".

امید است خردمندان خاموش در کشورهای مختلف جهان با تبیین خسارتهای جبران ناپذیر سلاح های مهلکی چون اسلحه اورانیوم تنزل یافته، قدرتهای مغرور و بی انصاف را از عواقب شوم اینگونه سلاح های

خطرناک که دامن خود آنان را نیز گرفته است آگاه نمایند و ملت های
مظلوم و بی پناه را از سقوط در ورطه هلاکت نجات بخشند.
